

# حکیمه دختر امام جواد علیه السلام

متوفای پس از سال ۲۷۴ ه. ق.

مدفون در حرم عسکریین علیهم السلام

محمد مهدی فقیه بحر العلوم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# فهرست

- دیباچه ..... ۹
- مقدمه ..... ۱۱
- فصل اول: زندگانی حکیمه خاتون علیها السلام ..... ۱۳**
- جایگاه برجسته حکیمه علیها السلام ..... ۱۳
- وجه تسمیه ..... ۱۴
- پدر بزرگوار و تاریخ تولد ..... ۱۵
- مادر گرانقدر ..... ۱۵
- توصیف امام هادی علیه السلام از مقام مادرش ..... ۱۸
- هجرت حکیمه خاتون علیها السلام از مدینه به سامرا ..... ۲۰
- حافظ اسرار امامت ..... ۲۱
- حدیث وصلت ..... ۲۱
- حکیمه علیها السلام، معلم نرجس خاتون علیها السلام ..... ۲۶
- مبارکه، لقب حکیمه علیها السلام ..... ۲۸
- فروتنی ..... ۲۹
- فرمانبردار امر ولایت ..... ۳۰
- ملاقات روزانه با امام زمان علیه السلام ..... ۳۰

- حکیمه علیه السلام، سفیر امام زمان علیه السلام ..... ۳۱
- حکیمه علیه السلام عالمه‌ای فاضله ..... ۳۳
- تاریخ وفات و محل دفن ..... ۳۴
- همسر و فرزندان ..... ۳۷
- فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیه السلام** ..... ۴۵
- روایت اول: بشارت منجی ..... ۴۶
- روایت دوم: فرزند داشتن امام عسکری علیه السلام ..... ۵۳
- روایت سوم: درخواست امام عسکری علیه السلام از حکیمه علیه السلام ..... ۶۶
- روایت چهارم: حضور علویان نزد حکیمه علیه السلام ..... ۶۹
- روایت پنجم: تولد در نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه.ق ..... ۷۳
- روایت ششم: نقل قول همسایگان امام هادی و عسکری علیه السلام ..... ۷۶
- روایت هفتم: کرامتی از امام جواد علیه السلام ..... ۸۰
- فصل سوم: راویان حکیمه خاتون علیه السلام** ..... ۹۳
- موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام ..... ۹۴
- پدر بزرگوار ..... ۹۷
- تعداد فرزندان محمد اعرابی ..... ۹۸
- آرامگاه منسوب به محمد اعرابی در اردبیل ..... ۱۰۱
- قاسم بن حمزه، جدّ موسی بن محمد ..... ۱۰۲
- کیفیت شهادت و محل دفن قاسم ..... ۱۰۲
- تعداد فرزندان قاسم ..... ۱۰۵
- محمد بن علی بن بلال ..... ۱۰۶
- مهم‌ترین خبر ..... ۱۰۸
- محمد بن علی، از وکلای مورد اطمینان ..... ۱۰۹

## فهرست

- ۱۱۱.....تردید در وکالت
- ۱۱۴.....محمد بن عبدالله طهوی
- ۱۱۴.....ابونصر همدانی
- ۱۱۵.....احمد بن ابراهیم
- ۱۱۹.....محمد بن ابراهیم الجعفری
- ۱۲۰.....محمد بن عثمان بن سعید عمروی
- ۱۲۴.....عقبه خادم
- ۱۳۳.....کتابنامه







## دماجہ

سعادت واقعی انسان و شرط پویایی جوامع بشری در سایه شناخت و کارآمد کردن سیره اولیای الهی است. پر آشکار است که سیره اولیای الهی به ویژه اهل بیت خاندان وحی علیهم السلام به عنوان متقن ترین آموزه های تربیتی و اساسی ترین مؤلفه در فرهنگ اسلامی است. شناخت واقعیت های زندگی آنان و بهره گیری از روش و منش و رفتار و گفتارشان می تواند زمینه های تعالی و سعادت واقعی انسان را فراهم سازد، از این رو پژوهش در آثار اولیای الهی به ویژه جست و جو در احوال خاندان پاک نبوت که در دامن پرمهر آنان کامل ترین انسان ها پرورش یافته اند به منظور الگوگیری از آنان ضرورت انکارناپذیر مراکز پژوهشی است.

گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت در راستای ایفای

رسالت خود برای ترویج فرهنگ اصیل اهل بیت علیهم السلام، به شرح حال شماری از چهره‌های تأثیرگذار جهان اسلام در قالب تک‌نگاری‌هایی مستقل پرداخته و در این کتاب‌ها برای دسترسی آسان علاقمندان، زندگینامه تفصیلی هر فرد و معرفی زیارتگاه‌های منسوب به وی و تاریخچه و اعتبار آن ارائه شده است.

در پایان پژوهشکده حج و زیارت لازم می‌داند که از تلاش مؤلف محترم و ارزیابان و همه دوستانی که در واحد آماده‌سازی پژوهشکده در به ثمر رسیدن این اثر تلاش نموده‌اند، سپاسگزاری نماید.

انه ولی التوفیق

گروه تاریخ و سیره

پژوهشکده حج و زیارت



## مقدمه

حکیمه خاتون علیها السلام از زنان بافضیلت، دارای ملکات اخلاقی، دانا به معارف دین و تربیت شده دو امام معصوم، یعنی پدرش امام جواد علیه السلام و برادرش امام هادی علیه السلام بود. به همین دلیل نیز ایشان، ویژگی‌هایی داشت که دیگر همسران و دختران اهل بیت علیهم السلام در عصر ایشان نداشتند.

او از راویان شیعه و از سفرای ناحیه مقدسه بوده است؛ به طوری که هر روز، به دیدار آن امام موفق می‌شد و دستورهایی از آن امام می‌گرفت و به اصحاب و یاران حضرت می‌رساند. حساسیت زندگی حکیمه خاتون علیها السلام، نه به سبب آن است که محضر چهار امام شیعه را درک نموده است، بلکه او تنها حاضر و ناظر و شاهد میلاد منجی عالم، حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام بوده است که برای دوستان اهل بیت علیهم السلام، افتخاری

بس بزرگ و برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام، مایه رشک و انکار است. از این رو بی خردانی همچون «عثمان الخمیس»، با زبان کنایه و انکار، می نویسد که مستند و منبع شیعیان برای میلاد آخرین امامشان، تنها یک زن می باشد که هویتش معلوم نیست. همین دروغ بستن به شیعیان و پاسخگویی به جواب این نویسنده مغرض، باعث شد تا کتابی را درباره حکیمه خاتون علیها السلام، دختر بزرگوار امام جواد علیه السلام گردآوری نمایم.

در این کتاب، افزون بر زندگانی حکیمه خاتون علیها السلام، به روایات و راویان از او نیز پرداخته شده است. امید است این اثر، مورد توجه آن بانوی بافضیلت و حضرت ولی عصر علیه السلام قرار گیرد.

والسلام علیکم

قم / نیمه شعبان ۱۴۳۵ هـ. ق

محمد مهدی فقیه بحر العلوم

## فصل اول: زندگانی حکیمه خاتون علیها السلام

### جایگاه برجسته حکیمه علیها السلام

حکیمه علیها السلام، دختر امام جواد علیه السلام، از بانوان بزرگ و عظیم الشان شیعه است. او فرزند امام نهم شیعیان، خواهر امام هادی علیه السلام، عمه امام حسن عسکری علیه السلام و از رویان برجسته شیعه است که محضر چهار تن از ائمه شیعه را درک نموده و به عنوان سفیر امام زمان علیه السلام در غیبت صغرا، خدمت می‌کرد.

وی، پرورش یافته خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بود. به دلیل آنکه ایشان کفالت مادر امام زمان علیه السلام را برعهده داشت و او را با آموزه‌های اسلام، آشنا نمود و در شب ولادت حضرت مهدی علیه السلام نزد نرجس خاتون علیها السلام نیز حاضر بود، اخبار او در جوامع روایی شیعه، بیشتر اختصاص به همین موضوع دارد.

از آنجا که این بانوی جلیل‌القدر، از جایگاه ممتازی برخوردار است، نام وی در معتبرترین منابع حدیثی و تاریخی شیعه آمده است.

نام او با حکیمه (م ب ۱۹۵ ه. ق.)، دختر امام کاظم علیه السلام، مشترک است و برخی از راویان، این دو را با هم اشتباه گرفته‌اند. در برخی نقل‌ها نیز، حلیمه ذکر شده که تصحیف حکیمه است.<sup>۱</sup>

### وجه تسمیه

«حکیمه» از «حکمت» و از ریشه «حکم»، به معنای «منع» است و اصل آن، از «حکم»، به معنای «منع از ظلم» می‌آید. هنگامی که عاقل، دست سفیه را می‌گیرد و او را از انجام دادن کارهای سفیهانه باز می‌دارد، گفته می‌شود: «حکمت السفیه وأحکمته». حکمت نیز که بر وزن «فَعْلَه» است و دلالت بر نوع خاصی از حکم می‌کند، بدان سبب حکمت نامیده می‌شود که انسان را از جهل باز می‌دارد.<sup>۲</sup>

بی‌تردید اهل بیت علیهم السلام که خود معدن حکمت‌اند و زبان‌شان با زبان قرآن یکی است و مفسر و مبیین آن‌اند، بی‌دلیل نام

۱. تراجم اعلام النساء، محمدحسین اعلمی حائری، ج ۲، ص ۲۳.

۲. معجم مقاییس اللغه، ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا، تحقیق: عبدالسلام

محمد هارون، ج ۲، ص ۹۱.

این بانوی فرزانه را حکیمه نگذاشته‌اند؛ زیرا ایشان در دو جنبه حکمت عملی و نظری، از انسان‌های بلندمرتبه است.<sup>۱</sup>

### پدر بزرگوار و تاریخ تولد

حضرت امام جواد علیه السلام، پدر بزرگوار حکیمه علیها السلام است. گویا او پس از امام هادی علیه السلام، دومین فرزند امام جواد علیه السلام می‌باشد. از آنجایی که تولد امام هادی علیه السلام را در نیمه ذی‌الحجه سال ۲۱۲ هـ.ق، در مدینه نوشته‌اند،<sup>۲</sup> باید میلاد این بانو، به فاصله یک یا دو سال پس از این تاریخ باشد.

### مادر گرانقدر

مأمون عباسی، پس از آنکه در بغداد مستقر شد، توجهی جدی به زندگی امام جواد علیه السلام در مدینه، داشت. از این‌رو امام جواد علیه السلام را محترمانه به بغداد فراخواند و دخترش «أم‌الفضل» را به ازدواج وی درآورد و آنان را محترمانه به مدینه بازگرداند.<sup>۳</sup> ام‌الفضل به دلیل بی‌توجهی امام جواد علیه السلام به او، به پدر

۱. قرآن کریم در آیه ۱۲ سوره لقمان، به هر دو نوع حکمت نظری و عملی، اشاره دارد.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۲؛ تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۳۲؛ الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ کشف الغمه، ص ۱۱۹.

۳. المجدی، فی انساب الطالبیین، سیدعلی بن محمد بن محمد بن علی محمد العمری، ص ۳۲۳؛ الاصلی، فی انساب الطالبیین، صفی الدین محمد بن تاج الدین علی (ابن طقطقی)، ص ۱۵۶.

شکایت می‌کرد؛ ولی مأمون هر بار با تندی او را از اینکه به فکر جدایی از امام باشد، بازمی‌داشت.<sup>۱</sup>

امام جواد علیه السلام، برای مادر فرزندان خود، در پی زنی غیر از ام‌الفضل بود؛ چنان‌که «محمد بن فرج» در روایتی می‌گوید: مولایم امام جواد علیه السلام مرا به حضور طلبید و مخفیانه به من گفت: «به زودی، قافله‌ای خارج از حجاز، به اینجا خواهد آمد و کنیزانی را همراه می‌آورد. تو این کیسه پول را که هفتاد دینار در آن است، بگیر و دوشیزه‌ای را با این اوصاف که برایت می‌گویم و میان ایشان است، با راضی نمودن صاحبش، تحویل بگیر و نزد من بیاور.»<sup>۲</sup>

آن‌گاه محمد بن فرج می‌گوید: «دوشیزه‌ای که به همراه من آمد و با هم نزد امام رفتیم، همان بانویی بود که بعدها، مادر مولایم ابوالحسن، امام هادی علیه السلام گردید. او سمانه نام داشت».<sup>۳</sup>

حضرت سمانه علیه السلام در طول زندگی با برکتی که با امام جواد علیه السلام داشت، افزون‌بر امام هادی علیه السلام، چند فرزند دیگر نیز به دنیا آورد. در برخی منابع، به‌جز امام هادی علیه السلام، سه پسر و چهار دختر برای امام جواد علیه السلام، ذکر کرده‌اند؛ از جمله

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۳۷۴.

۲. دلائل الامامه، ص ۴۱۰.

۳. مدینه المعجز، ج ۷، ص ۴۲۰؛ دلائل الامامه، ص ۴۱۰.



شیخ مفید در ارشاد، نام سه پسر او را ابو احمد موسی مبرقع، ابوموسی عمران و ابواحمد حسین و نام دخترانش را فاطمه، خدیجه، ام کلثوم و حکیمه، بیان نموده است.<sup>۱</sup> ابوالحسن عمری نسابه، بدون ذکر مادران فرزندان امام جواد علیه السلام، تعداد فرزندان آن حضرت را هشت نفر، به اسامی علی الهادی علیه السلام، محمد، موسی، حسن، حکیمه، بریهه، امامه و فاطمه، ذکر نموده است.<sup>۲</sup> او تنها ذیل نام امام هادی علیه السلام، نام مادرش را سمانه، معرفی کرده است.<sup>۳</sup>

«امام فخر رازی» نیز همچون عمری نسابه، بدون ذکر مادران فرزندان امام جواد علیه السلام، تعداد فرزندان آن حضرت را سه پسر و پنج دختر، به اسامی ذیل می‌داند: ابوالحسن علی النقی الامام علیه السلام، موسی و یحیی، فاطمه، بهجت صاحب الروایه، بریهه، حکیمه و خدیجه. او اضافه می‌کند که برای دختران و یحیی، فرزندی نبوده است.<sup>۴</sup>

آنچه بدیهی است و می‌توان بی‌تردید آن را درباره حضرت سمانه ذکر نمود، داشتن پسرانی به نام‌های «علی الهادی علیه السلام»،

۱. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲. المجدی، ص ۳۲۳.

۳. همان، ص ۲۳۲.

۴. الشجرة المبارکة، ص ۹۲.

«موسی مبرقع» و دخترانی به نام‌های «حکیمه»، «فاطمه» و «امامه» است؛ زیرا دو منبع ذکر شده، بر این سه نام، توافق دارند. افزون بر آن ممکن است، «ام کلثوم»، همان «فاطمه» باشد. همچنین، نمی‌توان نام‌های «بریهه» «خدیجه» و «بهجت» را به‌طور قطع، از فهرست فرزندان ایشان، حذف کرد؛<sup>۱</sup> زیرا در منابع موجود، به‌جز ام‌الفضل و حضرت سمانه، به همسر و کنیزان دیگری برای امام جواد علیه السلام، اشاره نشده است.

### توصیف امام هادی علیه السلام از مقام مادرش

امام هادی علیه السلام در سخنی نغز، مادرش سمانه علیها السلام را چنین معرفی می‌نماید:

أُمِّي عَارِفَةٌ بِحَقِّي وَهِيَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَا يَقْرُبُهَا شَيْطَانٌ مَارِدٌ  
وَلَا يَنَالُهَا كَيْدٌ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَهِيَ مَكْلُوءَةٌ بِعَيْنِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَنَامُ  
وَلَا تَتَخَلَّفُ عَنِ الْأُمَّهَاتِ الصَّادِقِينَ وَالصَّالِحِينَ.<sup>۲</sup>

مادرم، عارف به حق [ولایت] من است. او از اهل بهشت می‌باشد و از شیطان خبیث، در امان است و حيله زورگوی لجوج، به او نرسد. او همواره در پناه چشمان خداوندی است که هیچ‌گاه به خواب نمی‌رود و از مادران صالحان و صدیقان تخلف نمی‌کند.

۱. زنان اسوه، سمانه، حدیثه، نرجس، ص ۲۶.

۲. دلائل الامامه، ص ۴۱۰.

با نگرشی ژرف به این روایت، به برخی مقامات روحی و الهی حضرت سمانه علیها السلام پی می‌بریم؛ از جمله، مقام معرفت به حق امام و بهشتی بودن. به راستی چه زیبا بشارتی است که در دنیا، به شخصی بگویند که تو اهل بهشت خواهی بود؛ به‌ویژه اینکه بشارت‌دهنده، حجت خدا باشد. گفتنی است حضرت خدیجه علیها السلام نیز به این مقام دست یافت و خداوند متعال به وسیله پیامبرش، وی را از برگزیدگان و سروران زنان بهشتی خواند.<sup>۱</sup>

وصف دیگر که آن نیز مرتبه والای بانو سمانه علیها السلام را نشان می‌دهد، نزدیک نشدن شیطان سرکش به اوست. آری! اینکه وسوسه شیطان در شخصی کارگر نشود، شگفت‌آور است و این تأیید امام معصوم، ما را به درک عظمت این مادر، رهنمون می‌سازد.

افزون بر اینها، اینکه بانو سمانه علیها السلام، در مقام محفوظ الهی بوده است و در نهایت اینکه امام علیه السلام او را از جمله مادران صدیقان و صالحان دانسته است؛ به‌گونه‌ای که هیچ‌گاه از این وصف خالی نخواهد شد، خود دلیل دیگری است بر بلندی جایگاه این بانوی فرزانه.

در وصف حضرت سمانه علیها السلام، چنین آمده است: «كَانَتْ مِنَ الْقَائِمَاتِ»؛<sup>۲</sup> «[سمانه علیها السلام] از زنان اهل خضوع و خشوع [در برابر ذات باری تعالی] بود».

۱. المسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. عیون المعجزات، حسین بن عبدالوهاب، ص ۱۱۸.

## هجرت حکیمه خاتون علیها السلام از مدینه به سامرا

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، تولد حکیمه خاتون علیها السلام در مدینه، پس از سال ۲۱۲ ه. ق. بوده است؛ به‌طوری که ایشان در زمان شهادت پدر بزرگوارش، به سال ۲۲۰ ه. ق.، چند سال، بیش‌تر نداشته و محضر مبارک پدر بزرگوارش را زیاد درک نکرده است. از این‌رو در دامن مادر بزرگوار به همراه امام هادی علیه السلام بزرگ شده و تا آن موقع، در مدینه سکونت داشته است.

بر پایه مدارک و اسناد متعدد، هجرت این بانوی عظیم الشان به سامرا، قطعی است. اما زمان آن، روشن نیست. به یقین، امام هادی علیه السلام در زمان خلافت متوکل، از مدینه به سامرا هجرت کرده است. بنابراین حکیمه خاتون علیها السلام نیز به سامرا رفته است. اما از بررسی منابع موجود، نمی‌توان زمان سفر جناب حکیمه خاتون علیها السلام را مشخص کرد که همراه برادر رفته یا در زمان بعد، به ایشان پیوسته است؛ هرچند که احتمال دوم، درست‌تر به نظر می‌رسد. علت چنین ابهامی، آن است که این سفر، به شدت زیر نظر مأموران متوکل، انجام شده است. از این‌رو بسیاری از حوادث این هجرت، در تاریخ نیامده است.<sup>۱</sup>

۱. شکوه سامرا، ص ۳۱۳.

## حافظ اسرار امامت

از حکیمه خاتون علیها السلام، با عنوان حافظ اسرار امامت، یاد می‌کنند. امام هادی علیه السلام بسیاری از اسرار را به خواهر شایسته و ارجمندش می‌گفت که مهم‌ترین آنها، مژده تولد حضرت ولی عصر علیه السلام است. از روایات، استفاده می‌شود که ایشان، حتی قبل از ازدواج امام عسکری علیه السلام با نرجس خاتون علیها السلام، از این مسئله اطلاع داشت.<sup>۱</sup> از این‌رو، آن بانوی جلیل‌القدر همچنان انتظار تولد حضرت مهدی علیه السلام را داشت و هنگامی که زمینه ازدواج نرجس خاتون علیها السلام با آن حضرت فراهم گردید، بسیار خوشحال شد که زمینه تولد مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام فراهم آمده است.

## حدیث وصلت

یکی از یاران باوفای امام هادی علیه السلام به نام «بشر بن سلیمان» می‌گوید:

شبی در منزل خویش و به اتفاق خانواده‌ام، به‌سر می‌بردم که در منزل به صدا درآمد. وقتی در را گشودم، «کافور»، خادم امام علی النقی علیه السلام را دیدم. [وی] به من سلام کرد. پاسخ دادم. او حاوی پیغامی از سوی امام بود. به من گفت: «امام تو را احضار کرده است!».

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۲۷.

من با تعجب از اینکه در آن وقت شب، چه موضوعی پیش آمده است، به سرعت لباس پوشیدم و آماده حرکت به سوی خانه امام شدم. در مسیر منزل آن حضرت، مدام فکرم مشغول بود؛ آن قدر که نفهمیدم چه موقع به منزل رسیدم. [محلّه عسکر در سامرا، زیر نظر جاسوسان حکومت بود. ولی این مسئله، مانع از آن نبود که یاران امام هادی علیه السلام و سپس امام عسکری علیه السلام، نتوانند ایشان را ملاقات کنند].

بشر در ادامه می گوید:

وقتی که وارد منزل امام هادی علیه السلام شدم، فرزندش حسن عسکری علیه السلام و خواهرش حکیمه علیه السلام در خدمتش بودند. امام دستور داد که بنشینم. پس از عرض سلام و ادب و بوسیدن دست آن بزرگواران، سراپا گوش در محضرشان نشستم. ترنم زیبا و دل انگیز صدای امام، سکوت مجلس را شکست. حضرت فرمود: «ای بشر! تو از اولاد ابویوب انصاری هستی و رشته محبت و ولایت ما خاندان، مدام در پدران تو داشته است. بنابراین، امشب رازی از اسرار خودمان را به تو نمایان می کنم و مأموریتی مهم را به تو واگذار می نمایم!

سپس حضرت نامه ای نوشت و همراه کیسه ای پول، در اختیار من قرار داد و فرمود: «این نامه ای است به زبان رومی و این کیسه، حاوی ۲۲۰ دینار زر است. اینها را بردار و به بغداد برو.



در صبح روزی که برایت خواهم گفت، یک کشتی کوچک، در ساحل دجله، آرام می‌گیرد و فردی که به همراهش چند کنیز و اسیر رومی است، در آنجا پیاده شده، آنها را در محل معینی حاضر خواهد کرد. نام آن مرد برده‌فروش، «عمرو بن یزید» است. میان کنیزانی که همراه اوست، دوشیزه‌ای در هیئت و شکل کنیزان، دو جامه حریر بر تن دارد که از نگاه دیگران، حتی صورت خویش را پوشیده و پنهان داشته است.

عده‌ای که طالب اویند، پیشنهاد خرید او را می‌دهند. ولی او ابا می‌کند. فردی فریاد خواهد زد: من او را به سیصد دینار زر خالص می‌خرم و درحالی که صاحبش مایل به این معامله است، او خواهد گفت: «اگر تو در زوی و هیئت سلیمان بن داوود نبی نیز باشی و بر تخت او قرار گیری، نیز به این کار رغبتی ندارم. پس مال خویش را تلف نکن!».

در آن وقت، صاحب او به وی خواهد گفت: «پس من با تو چه کنم که به هیچ کس راضی نمی‌شوی؟!». پس ای بشر! در آن هنگام، به طرف صاحب کنیز برو و بگو: «من نامه یکی از بزرگان را که به زبان رومی نوشته است، همراه دارم. آن را به کنیز خود بده و اگر خواند و مایل بود، او را با من همراه کن و به من بفروش؛ زیرا من وکیل صاحب نامه و پول‌ها هستم». آن‌گاه نام خویش را بگو.<sup>۱</sup>

۱. کمال الدین، صص ۴۱۷-۴۱۹؛ الغیبه، ص ۲۱۰.

بشر با گرفتن نامه و کیسه زر و با بوسیدن دست امام، از محضر آن حضرت مرخص و عازم بغداد شد. وی همان‌گونه که امام فرموده بود، در محل معین، حاضر شد و دقیقاً همان مطالبی را که امام فرموده بود، مشاهده کرد و هنگامی که نامه را به صاحب کنیز داد، او که زبان رومی نمی‌دانست، نامه را به «ملیکا» سپرد. شاید امام با نوشتن نامه به زبان رومی، خواسته بود که کسی از محتوای آن آگاه نشود و این ماجرای تاریخ‌ساز که زمینه‌ساز تولد مهدی موعود علیه السلام است، پنهان بماند. حتی خود بشر نیز از تمام ماجرا بی‌خبر بود. وقتی چشم ملیکا به نامه افتاد و آن را خواند، به گریه افتاد و به عمرو بن یزید گفت: «مرا به صاحب این نامه بفروش. به خدا اگر چنین نکنی، خود را هلاک خواهم کرد!».

بشر می‌گوید:

صاحب کنیز، به مبلغ ۲۲۰ دینار راضی شد و من همان مبلغ را در اختیار او قرار دادم و فرموده مولایم، تحقیق یافت. سپس آن دوشیزه پاک‌سیرت، با من به راه افتاد. برای اینکه مأموریتم را درست انجام دهم، ابتدا به منزلی رفتیم که پیش‌تر با آنجا آشنا بودم تا با بررسی اینکه خطری از سوی مأموران و جاسوسان حکومت متوجه مأموریتم نیست، امانت را به صاحب اصلی برسانم. وقتی که در منزل موعود وارد شدیم، از اینکه چگونه آن



دوشیزه، با اینکه صاحب نامه را نمی‌شناخت، از دیدن خط وی به گریه افتاد، تعجب کردم و تعجب بیشترم از این بود که او با وجود ملّیت و اصالت رومی، چگونه به عربی تکلم می‌کرد. وقتی این موضوع را پرسیدم، چون می‌دانست که من محرم راز صاحب‌نامه هستم، ماجرای خویش را بیان کرد و فرمود: «وقتی که نخستین بار، در خواب خویشم، به محضر بانوی بزرگ اسلام و عالم، حضرت فاطمه علیها السلام مشرف شدم و شهادتین خویش را با کلمات گهربار او گفتم، وی به من مژده داد که به‌زودی ایام هجران، به‌سر خواهد رسید. با همین آرزو، مدتی به‌سر بردم؛ تا اینکه شبی در خواب به من فرمود: «به‌زودی، نبردی بین مسلمانان و رومیان روی خواهد داد. خود را در شکل کنیزان، به مسلمانان نزدیک کن تا اسیر شوی. آن‌گاه توسط فردی، به مقصود خویش خواهی رسید.» من نیز همان‌کردم و توانستم با زحمت، از قصر بیرون پیام خود را به منطقه نبرد برسانم. هنگامی که به اسارت درآمدم، از هویت خویش چیزی بر صاحبم که پیرمردی عرب بود، نگفتم تا بقیه ماجرا که دیدی. اما اینکه به زبان عربی تکلم می‌کنم، به این دلیل است که به سبب ارتباطات دربار پدر بزرگم، قیصر، با مسلمانان، آموختن زبان عربی، مطلبی رایج بود و من نیز به همین شکل، آموختم و محتوای نامه مولایت، همان بود که در رؤیای خویش دیده بودم.»

اعتقاد بشر با شنیدن این مطالب که درباره کرامت امام و مقتدای خویش بود، راسخ تر شد و توانست پس از چند روز، آن بانو را به سامرا برساند.

### حکیمه علیه السلام، معلم نرجس خاتون علیه السلام

روایت بشر بن سلیمان، آشکار می‌سازد که حضرت نرجس خاتون علیه السلام برای تعلیم آداب و مبانی دین اسلام و تشیع، به حکیمه علیه السلام سپرده شده است. براساس دسته‌ای از روایات، نرجس خاتون علیه السلام، به عنوان کنیز در خانه حکیمه علیه السلام بوده است. شاید جو خفقان این دوره، ایجاب می‌کرد که این بانو، به‌طور ناشناس، پس از خریداری شدن، به منزل حکیمه علیه السلام منتقل گردد تا ایشان، به امر امام هادی علیه السلام، دستورها و تکالیف شرع را به بانو نرجس بیاموزد. شیخ طوسی از حکیمه علیه السلام، این ماجرا را به گونه‌ای دیگر، چنین نقل می‌کند:

من کنیزی داشتم که نام او نرجس بود. امام حسن عسکری علیه السلام، به او نیک نظر کرد. به ایشان عرض کردم؛ «ای آقای من! می‌خواهی این کنیز را به تو ببخشم؟» فرمود: «نه عمه‌جان». اما از او در شکفتم. گفتم: «چه چیزی مایه شکفتی شما شده است؟» فرمود: «به زودی از او فرزندی متولد خواهد شد که نزد خدای عزوجل، ارجمند و گرامی است و زمین را خدا به

دست او از عدالت و قسط، آکنده می‌سازد؛ پس از آنکه ستم و جور، آن را فراگرفته باشد».

گفتم: «ای آقای من! آیا او را نزد شما بفرستم؟» فرمود:

«از پدرم در این باره، اذن بگیر». حکیمه می‌گوید:

بی‌درنگ لباس پوشیدم و به منزل امام هادی علیه السلام رفتم

و نزد آن حضرت نشستم. پس آن حضرت خود آغاز

سخن فرمود و گفت: «نرجس را نزد فرزندم ابومحمد

بفرست». حکیمه می‌گوید: «گفتم که ای آقای من!

برای همین خدمت شما رسیده‌ام تا از شما در این باره

اذن بگیرم». پس آن حضرت فرمود: «ای مبارکه! خدای

متعال دوست دارد در پاداش این کار، تو را شریک کند

و بهره و سهمی از خیر، برایت قرار دهد».

حکیمه می‌گوید: «بی‌درنگ به خانه‌ام برگشتم و نرجس را

آراستم و در اختیار ابو محمد قرار دادم و پیوند آنان را در

منزل خود برقرار ساختم. چند روز نزد من ماند و پس از آن،

به منزل پدرش رفت و نرجس را با او فرستادم...»<sup>۱</sup>

برای نزدیک‌سازی این دو روایت، باید چنین گفت که

پس از خریداری نرجس خاتون علیها السلام، او را به خانه حکیمه علیها السلام

بردند و برای آنکه جاسوسان عباسی، از ارتباط او با امام هادی

و امام عسکری علیهما السلام آگاه نشوند، با عنوان کنیز، از او یاد نمودند.

۱. دلائل الامامه، ص ۴۲۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲.

سپس بعد از مدتی، امام حسن عسکری علیه السلام با اذن پدر و کمک حکیمه علیه السلام با نرجس خاتون علیه السلام ازدواج نمود.

### مبارکه، لقب حکیمه علیه السلام

در روایت گذشته، امام هادی علیه السلام، از خواهرش چنین یاد می کند:

يا مباركة، إن الله تبارك و تعالی أحبّ أن يشركك في الاجر  
و يجعل لك في الخير نصيباً<sup>۱</sup>.

ای مبارکه! خدای متعال دوست دارد در پاداش این کار، تو را شریک کند و بهره و سهمی از خیر، برایت قرار دهد.

بنابراین امام هادی علیه السلام خواهرش را مبارکه خواند؛ یعنی کسی که منشأ خیر و برکت است. به کار بردن وصف مفعولی مبارکه، بیانگر آن است که حکیمه علیه السلام، همواره با خیر و برکت است؛ به طوری که کنیز او، همسر برادرزاده اش می شود، ازدواجشان در خانه او انجام می گیرد و تعلیم نرجس علیه السلام به دست او صورت می پذیرد و شاهد میلاد فرزند امام عسکری علیه السلام می شود....

امام حسن عسکری علیه السلام، پس از ازدواج و مشاهده احترام نمودن عمه اش به نرجس خاتون، خطاب به حکیمه علیه السلام فرمود: «جزاك الله خيراً يا عمّة»<sup>۲</sup>؛ «ای عمه! خداوند جزای خیر به شما دهد».

۱. کمال الدین، ص ۴۲۶؛ بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۱۱ - ۱۴.

۲. اثبات الهداء، ج ۷، صص ۲۸۹ - ۲۹۲.

## فروتنی

روایت‌هایی که پس از این، از حکیمه خاتون علیها السلام نقل خواهد شد، بیانگر اوج فروتنی این بانو به امام زمانش علیه السلام و نیز نرجس خاتون علیها السلام است؛ چنان‌که در روایت بشر بن سلیمان، آمده است که پس از آمدن حکیمه علیها السلام نزد امام هادی علیه السلام و معرفی نرجس خاتون به ایشان، او را سخت و طولانی، در آغوش می‌گیرد و بسیار شاد می‌شود: «هاهیه فاعتنقها طویلاً و سرت بها کثیراً»<sup>۱</sup>.

همچنین هنگامی که به خانه حسن عسکری علیه السلام می‌رود، نرجس خاتون علیها السلام برای درآوردن کفش‌های حکیمه خاتون، به جلو می‌آید و می‌گوید: «ای بانوی من! کفش‌هایتان را به من دهید». اما حکیمه، با فروتنی تمام، جواب می‌دهد: «تو بانوی من می‌باشی. به خدا سوگند! نمی‌گذارم تو کفش‌های مرا از پایم دریاوری و خدمتکار من باشی، بلکه من به دیدگانم تو را خدمت می‌کنم»<sup>۲</sup>. در روایتی دیگر، حکیمه علیها السلام خطاب به نرجس خاتون علیها السلام می‌فرماید: «أنت سیّدتی و سیّدة أهلی»؛ «تو بانوی من و خاندان ما می‌باشی»<sup>۳</sup>.

۱. کمال الدین، ص ۴۲۶.

۲. کمال الدین، صص ۴۲۶ - ۴۳۰. «و قالت یا مولائی ناولنی خفک، فقلت: بل أنت سیّدتی و مولائی، والله لا دفعت الیک خفی لتخلعیه، ولا خدمتینی، بل اخدمک علی بصری».

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲.

## فرمانبردار امر ولایت

از ویژگی‌های حکیمه علیها السلام، پیروی از امام زمان عصر خویش، یعنی برادر بزرگوارش امام هادی علیه السلام است؛ چنان‌که حضرت به این بانوی با کمال، چنین دستور داد و فرمود:

یا بنت رسول الله أخرجیها إلى منزلک وعلّمیها الفرائض و

السنن فانها زوجة ابي محمد و أم القائم<sup>۱</sup>.

ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به خانه خود ببر و احکام واجب و مستحب را به او بیاموز؛ زیرا او همسر ابومحمد و مادر قائم علیه السلام است.

از این روایت، استفاده می‌شود که حکیمه علیها السلام، دارای برتری و شایستگی‌هایی بوده است که امام هادی علیه السلام، چنین کاری را به ایشان واگذار می‌کند.

هنگامی که نیز امام حسن عسکری علیه السلام ازدواج می‌کند، او در منزل خود، با تمام وجود، از این عروس و داماد پذیرایی می‌نماید.

## ملاقات روزانه با امام زمان علیه السلام

حکیمه خاتون علیها السلام افزون‌بر آنکه شاهد میلاد امام زمان علیه السلام بود، همواره با آن حضرت ارتباط داشت و به زیارت ایشان می‌رفت. آن بانوی عظیم‌الشأن، سوگند یاد می‌کند: «همواره، در هر صبح و شام،

۱. کمال الدین، ص ۴۲۶.

ایشان را می بینم و به پرسش های من، پاسخ می دهد»<sup>۱</sup>.  
این بزرگ ترین افتخاری است که حکیمه خاتون علیها السلام به آن اشاره دارد و همین نکته باعث شد که راویان و بزرگان اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام، مسائل مختلف و نیز میلاد امام عصر علیه السلام را از او بشنوند.

### حکیمه علیها السلام، سفیر امام زمان علیه السلام

علامه مجلسی رحمته الله علیه براساس روایات منقول از حکیمه علیها السلام و نیز راویان مورد اطمینان، می نویسد: «وكانت من السفراء والابواب بعد وفاته»؛ «حکیمه خاتون علیها السلام پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، سفیر و باب حضرت ولی عصر علیه السلام بوده است»<sup>۲</sup>.

حکیمه خاتون علیها السلام خود در این باره، چنین می گوید:

پس از آنکه ابو محمد علیه السلام در گذشت و مردم، چنان که می بینی، پراکنده شدند به خدا سوگند! من هر صبح و شام، او را می بینم و مرا از آنچه [شما از من] می پرسید، آگاه می کند و من نیز شما را آگاه می کنم و به خدا سوگند! گاه می خواهم از او پرسش کنم و او بدون پرسش من، پاسخ می دهد و گاه امری بر من وارد می شود و

۱. «والله إني لأراه صباحاً ومساءً وأنه لينبئني عما تسألوني عنه فأخبركم». كمال الدين،

ص ۴۲۶؛ اثبات الهداة، ج ۷، صص ۲۸۹ - ۲۹۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۹۹؛ المناقب، ج ۴، صص ۴۲۵ و ۴۲۶.

همان ساعت، پیش از پرسش من، جوابش را می‌دهد.  
شب گذشته مرا از آمدن تو، باخبر کرد و فرمود: «تو  
را از حق، خبردار کنم».<sup>۱</sup>

تأمل در این حدیث، نشان می‌دهد که جناب حکیمه علیها السلام، نوعی  
سفارت و نیابت خاص، از سوی آن حضرت داشته است؛ به گونه‌ای  
که هر صبح و شام، به محضر آن حضرت، مشرف می‌شده و از  
جانب ایشان، پیام‌هایی را دریافت می‌کرده و مأموریت‌هایی به  
وی، داده می‌شده است. حکیمه علیها السلام در واقع، سفیر و نایب خاص  
حضرت ولی عصر علیه السلام در آغاز دوران غیبت صغرا بود؛ همان‌گونه  
که مرحوم مجلسی رحمته الله علیه به آن، اشاره داشته است.



اینکه نیابت خاص او، چه رابطه‌ای با نیابت نایب خاص  
آن حضرت، یعنی عثمان عمروی داشته است، یک احتمال  
این است که آن حضرت، در واقع برای تثبیت نیابت آنان،  
زمینه‌سازی می‌کرده است. احتمال دیگر این است که چون  
در آغاز غیبت صغرا اقدام‌های بیشتری برای روشنگری اذهان  
شیعیان درباره شروع غیبت، لازم بوده است، بی‌شک کسانی  
مانند حکیمه علیها السلام، می‌توانستند درباره آن، تبیین‌ها و استدلال‌های  
روشن و استواری را برای مخاطبان خود، مطرح کنند.  
به هر حال، هیچ منافاتی میان سفارت خاص جناب

۱. کمال الدین، ص ۴۲۶.



حکیمه علیها السلام از حضرت ولی عصر علیه السلام و نیابت نایبان خاص ایشان نیست. بلکه نیابت جناب حکیمه علیها السلام، با توجه به اوضاع و احوال شیعیان و شرایط سیاسی و امنیتی آنان در آن روزگار، ضروری بوده است.<sup>۱</sup>

### حکیمه علیها السلام عالمه‌ای فاضله

اینکه امام هادی علیه السلام، نرجس خاتون علیها السلام را برای تعلیم مبانی اسلام، به نزد حکیمه خاتون علیها السلام می‌فرستد، حکایت از علم سرشار و فضل حکیمه علیها السلام دارد؛ چنان‌که «محمد بن عبدالله طهوی» می‌گوید:

به خدا سوگند! حکیمه اموری را به من اطلاع داد که جز خدای تعالی، کسی از آن آگاهی ندارد و دانستم که آن، صدق و عقل و حکمت از جانب خدای تعالی است؛ زیرا خدای تعالی او را به اموری آگاه کرده است که هیچ‌یک از مردمان را بر آنها، آگاه نکرده است.<sup>۲</sup>

در همین باره، علامه مجلسی رحمه الله ضمن اشاره به وجود

نداشتن زیارتنامه خاصی برای این بانو، می‌نویسد:

در قبه شریفه که مقبره عسکریین علیهم السلام است، قبری منسوب به نجیبه، کریمه، عالمه، فاضله، تقیه [حکیمه،

۱. شکوه سامرا، صص ۳۲۹ و ۳۳۰.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۸.

دختر امام جواد علیه السلام وجود دارد] که نمی‌دانیم چرا با همه فضل و جلالت آشکاری که این بانوی گرامی دارد و محل اسرار امامت بوده، زیارتی برای او، ذکر نشده است. با اینکه مادر امام زمان علیه السلام نزدش بود و از سفرای ناحیه مقدسه بود و هرگاه خدمت امام می‌رسید، دستوراتی را از ایشان اخذ می‌کرده است.<sup>۱</sup>

### تاریخ وفات و محل دفن

به‌طور دقیق معلوم نیست که آن بانو، در چه سالی و در چه شهری، رحلت کرده است. اما از آنجا که محضر امام رضا علیه السلام را درک نکرده است، باید تولدش پس از سال ۲۰۳ هـ. ق باشد.<sup>۲</sup> البته اگر پس از امام هادی علیه السلام به دنیا آمده باشد، میلاد او پس از سال ۲۱۲ هـ ق خواهد بود.<sup>۳</sup>

وفات ایشان نیز به درستی، روشن نیست. «امین عاملی» از تاریخ وفات او اظهار بی‌اطلاعی کرده و در کتب پیشینیان



۱. «و إن فی البقعة الشریفة یعنی قبة العسکرین قبراً منسوباً إلى الحکیمة النجیبة العالمة الفاضلة التقیة، و ما ادری لم یعتبروا زیارتها مع ظهور فضلها و جلالها و کانت ام الحجة عندها و کانت هی من السفراء تراها الحجة علیه السلام حیناً بعد حین و صدرت من یدها توفیعات شریفة من قبل ناحیة المقدسة الحجة». بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۷۹ (کتاب مزار).  
 ۲. فصلنامه شیعه شناسی، سال دوم، شماره ۶، تابستان ۱۳۸۳، ص ۹۲.  
 ۳. سال ۲۱۲ هـ. ق، مصادف با میلاد امام هادی علیه السلام است. ر.ک: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۲؛ کشف الغمه، ص ۱۱۹.

نیز اشاره‌ای به سال درگذشت او، نشده است. در برخی از منابع، سال وفات او، ۲۷۴ و در برخی، ۲۷۶ ه. ق. تعیین شده است.<sup>۱</sup> آنچه مسلم است اینکه وی چند سال پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، حیات داشته است؛ زیرا «احمد بن ابراهیم»، در سال ۲۶۲ ه. ق. در مدینه، از او روایت شنیده است.<sup>۲</sup> این تاریخ در برخی از منابع متأخر، به اشتباه ۲۸۲ ه. ق. ذکر شده است.<sup>۳</sup> بنابراین ثابت می‌شود که حکیمه علیها السلام، پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، به مدینه مهاجرت نموده است.

«طبرسی»<sup>۴</sup> و «سروی»<sup>۵</sup> که به شرح حال حکیمه علیها السلام پرداخته‌اند،

هیچ اشاره‌ای به محل قبر او نداشته‌اند.<sup>۶</sup> با این حال، علامه

مجلسی رحمته الله علیه در مجلدات مزار بحار الانوار، می‌نویسد:

در قبه شریفه، یعنی قبه عسکرین علیهما السلام، قبری است

منسوب به نجیبه کریمه عالمه فاضله تقیه رضیه،

حکیمه علیها السلام دختر ابوجعفر جواد علیه السلام. نمی‌دانم چرا علما،

متعرض نام او نشده‌اند.<sup>۷</sup>

۱. زنان نمونه، ص ۱۰۸.

۲. الغیبه، شیخ طوسی، صص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ اکمال الدین و اتمام النعمه، ص ۵۰۱.

۳. موسوعة الامام الحسن العسکری، ج ۱، ص ۱۲۰.

۴. اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۰۶.

۵. المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، صص ۴۲۵ و ۴۲۶.

۶. قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۳۹.

۷. بحار الانوار، ج ۲، صص ۸-۲۳۷ و ج ۱۰۲، صص ۷۹ و ۸۰.

همین مطلب را «محمدعلی مدرس»<sup>۱</sup> و دیگر نویسندگان معاصر، ذکر نموده‌اند؛<sup>۲</sup> چنان‌که شیخ عباس قمی می‌نویسد: علما تصریح کرده‌اند به استحباب زیارت آن معظمه و قبر شریفش در سامرا در قبه عسکریین، پایین پا، ملاصق ضریح عسکریین علیه السلام است. ضریح علیحده دارد و در کتب مزار، زیارت مخصوصی برای او ذکر نشده است.<sup>۳</sup>

«شیخ محمدتقی شوشتری»، با صراحت کامل، مرقد کنونی وی را در سامرا، مورد تردید قرار می‌دهد و از آن شخص دیگری می‌داند و می‌نویسد:

معلوم نیست قبری که زیر گنبد امام حسن عسکری علیه السلام به حکیمه مشهور است، از آن او باشد. شاید آن قبری که منسوب به حکیمه است، متعلق به مادر امام حسن عسکری علیه السلام باشد؛ چون در اکمال الدین در باب «من رأی الحجه» آمده است هنگامی که مادر امام زمان علیه السلام وفات یافت، امر به دفن آن بانو در خانه‌اش شد. جعفر کذاب اعتراض نمود و گفت: «هی دار لایدفن فیها»؛ «نباید در این خانه دفن شود». در این هنگام، امام زمان علیه السلام ظاهر شد و فرمود: «یا جعفرء ادراک هی؟»؛ «ای جعفر! درک می‌کنی او کیست؟» سپس امام پنهان شد.<sup>۴</sup>

۱. ریحانة الأدب، ج ۸، ص ۳۶۱.

۲. زنان دانشمند و راوی حدیث، ص ۳۶۸.

۳. شکوه سامرا، مجموعه مقالات درباره امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰.

۴. قاموس الرجال، ج ۱۲، صص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ اکمال الدین، ص ۴۴۲.

بنابراین معلوم می‌شود که چرا علما، متعرض نام او نشده یا زیارتنامه‌ای برای آن حضرت در حرم عسکرین علیه السلام ذکر نکرده‌اند؛ زیرا در محل دفن او، تردید داشتند.

بررسی اوضاع و احوال سیاسی و امنیتی سامرا و اقدامات حکومت درباره اهل بیت امام عسکری علیه السلام نشان می‌دهد که سامرا، جای مناسبی برای اقامت حکیمه خاتون علیه السلام نبوده است. از این رو مناسب‌تر آن بود که حکیمه علیه السلام سامرا را ترک کند و به سوی مدینه رهسپار شود؛ تا از مرکز خلافت، فاصله بگیرد و از گزند مأموران، مصون بماند.<sup>۱</sup>

### همسر و فرزندان

بر پایه گزارش «شیخ ذبیح الله محلاتی»، در نسخه خطی «عمده الطالب»، از ابن خداع مصری نقل شده است که حکیمه علیه السلام با ابوالحسن محدث، فرزند علی المرعش بن عبیدالله بن ابی الحسن محمد الاکبر بن محمد حسن المحدث<sup>۲</sup> بن حسین الاصغر بن امام سجاد علیه السلام، ازدواج کرد که ثمره آن، سه پسر بود: یکی، ابو عبدالله حسین و دیگری، حمزه نام داشت.<sup>۳</sup> گفتنی است نام فرزند سوم، ذکر نشده است.

۱. منتهی الآمال، ج ۳، ص ۱۸۱۸.

۲. عیناً از کتاب ریاحین الشریعه نقل شده که ظاهراً صحیح آن ابی محمد حسن المحدث بوده که تصحیف شده است.

۳. ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۱۵۷. نام فرزند سوم ذکر نشده است.

بی‌شک این شجره‌نامه، جعلی است و این ازدواج نیز صورت نگرفته است. اما متأسفانه همین قول ضعیف، در بسیاری از مقالات و منابع متأخر، ذکر شده که بدون اساس و پایه است.<sup>۱</sup>

«ابونصر بخاری»، متوفای بعد از سال ۳۴۵ ه.ق، درباره نسب «علی المرعش» می‌نویسد: «و علی بن محمد بن عبدالله بن محمد ابن حسن الملقب بالمرعشیه بیغداد و فارس من اولاد علی بن محمد بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسن الأصغر».<sup>۲</sup>

سپس وی اضافه می‌کند که ابوجعفر محمد بن عبدالله، ملقب به سلیق، در سال ۳۴۵ ه.ق، در سن ۶۵ سالگی، وفات یافته است.<sup>۳</sup> این در حالی است که محمد سلیق، به اجماع علمای انساب، برادر علی المرعش است که او به اشتباه، پدر علی مرعش، ذکر نموده است.

در همین‌باره شیخ الشرف، عبیدلی نسابه، متوفای سال ۴۳۵ ه.ق می‌نویسد: «عبدالله<sup>۴</sup> بن محمد<sup>۵</sup> بن حسن بن حسین اصغر،

۱. شکوه سامرا، مجموعه مقالات درباره امام هادی و امام عسکری علیهما السلام، ص ۳۱۲، محدثات شیعه، ص ۱۴۶.

۲. سرالسلسله العلویه، ص ۷۵.

۳. همان، ص ۷۵.

۴. وی سیدی محترم و راوی حدیث بود، در جریان قیام محمد دیباج فرزند امام صادق علیه السلام در مکه حضور داشت، المجدی، ص ۲۰۹.

۵. ملقب به امیرالعراقین. ر.ک: الاصلی، ص ۲۸۲، یا امیرالعراقین. ر.ک: التذکره، ص ۲۵۳.

دو فرزند معقب به اسامی محمد سلیق و علی المرعش داشت.<sup>۱</sup>  
 بیهقی نیز مرعش را علی بن عبدالله بن محمد بن حسن  
 ابن حسین الاصغر، معرفی می‌کند و می‌نویسد: «المرعشی  
 ینسبون الیه و اکثرهم بالدیلم و طبرستان».<sup>۲</sup>

امام فخر رازی، علی مرعش را ساکن قزوین و برادرش محمد  
 سلیق را که سیدی فاضل و دانشمند بود، ساکن شهرری می‌داند.<sup>۳</sup>  
 همین مطلب را «ابوطالب مروزی»، ذکر نموده است<sup>۴</sup> و دیگر علمای  
 انساب پس از او، حتی مؤلف عمده الطالب، «ابن عنبه»، متوفای  
 ۸۲۸ هـ.ق، همین مطلب را بیان داشته‌اند.<sup>۵</sup> بنابراین شجره‌نامه ذکر  
 شده از قول ابن خلدون که مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی آن را ذکر  
 نموده، صحیح نیست.

حال باید بررسی کنیم که علی المرعش، نواده بزرگوار  
 امام سجاد علیه السلام که اتفاقاً در قزوین نیز سکونت داشت، فرزندی  
 به نام ابوالحسن محدث، داشته است که با حکیمه علیها السلام  
 ازدواج کند؟

۱. تهذیب الانساب، ص ۲۵۱.

۲. لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۰۲.

۳. الشجرة المبارکة، ص ۱۸۳.

۴. الفخری، ص ۷۵.

۵. عمدة الطالب، ص ۳۸۱؛ التذکره، ص ۲۵۳؛ الاصلی، ص ۲۸۲؛ الاساس، ص ۲۸۲.

الفصول الفخریه، ص ۱۸۶.

گفتنی است که علمای انساب، فرزندان علی مرعش را هشت تن و به اسامی ذیل می‌دانند:

۱. ابوالحسین ابراهیم ماکاباذی، منسوب به مکانی در شهر ری؛
۲. ابوالقاسم احمد، قاضی طبرستان از طرف نائر بالله حسنی؛
۳. ابوالقاسم حمزه مامطیری، ساکن در مامطیر (بابلسر)؛
۴. ابومحمد حسن؛
۵. ابوالقاسم حسین، در برخی منابع مکننا به ابوعبدالله و نسلش در طبرستان بودند؛
۶. ابواسماعیل احمد، برخی محمد نوشته‌اند؛
۷. ابوالقاسم جعفر؛
۸. ابوعلی محمد، کشته شده در جرجان.<sup>۱</sup>

میان این اسامی، هیچ فرزندی با کنیه ابوالحسن و با شهرت محدث، وجود ندارد تا همسر حکیمه علیها السلام باشد. افزون بر آن، برادر علی مرعش، چنانکه گفته شد، در سال ۳۴۵ ه. ق، وفات یافته است. اگر سال وفات علی مرعش را که کوچک‌تر از برادرش محمد سلیق بود، همان سال (۳۴۵ ه. ق) بدانیم، با سال وفات حکیمه علیها السلام که سال ۲۷۲ ه. ق نوشته‌اند، نزدیک به ۷۲ سال، فاصله زمانی است و اگر عمر فرزند علی مرعش،

۱. تهذیب الانساب، ص ۲۵۱؛ الشجرة المبارکة، ص ۱۸۳؛ الاساس، ص ۲۸۲؛ التذکره، صص ۲۵۲ و ۲۵۳.



ابوالحسن محدث را نیز بر این مدت اضافه کنیم، نزدیک به صد سال فاصله زمانی خواهد بود که این، عادتاً بعید است. تنها حمزة بن علی المرعش، فرزندی به نام علی ابوالحسن المحدث داشته است که قاضی شهر مامطیر بود و او از بزرگان سادات مامطیر، در انتهای قرن چهارم هجری است. برادر او نیز ابو محمد حسن المحدث است که افزون بر فقهت، شاعر توانمندی بود و در طبرستان می زیست.<sup>۱</sup>

بنابراین، باید پذیریم که حکیمه علیها السلام همانند بسیاری از دختران ائمه علیهم السلام، ازدواج ننموده است یا دست کم، منابع تاریخی و انساب، به ثبت آن موفق نشده اند. در «هدایة الکبری»، در همان روایتی که «احمد بن ابراهیم» در سال ۲۶۲ ه. ق، محضر حکیمه علیها السلام رسیده است، به اشتباه، فرزندی برای وی ثبت شده و چنین نگاشته است: «ابراهیم بن خدیجه بنت محمد بن علی الرضا». سپس مصحح کتاب، خدیجه را داخل گیومه، به حکیمه تبدیل نموده است و حال آنکه متن حدیث، به خدمت رسیدن نزد حکیمه علیها السلام دختر امام جواد علیه السلام است و در منابع اصلی، به ابراهیم، فرزند خدیجه یا حکیمه، هیچ اشاره ای نشده است.<sup>۲</sup> با این حال، اگر این ادعا، صحت می داشت، به ناچار باید در

۱. الشجرة المبارکة، ص ۱۸۴؛ منتقلة الطالبیة، ص ۳۱۹.

۲. الهدایة الکبری، ص ۳۶۶.

منابع رجالی و تاریخی، به این فرزند، اشاره می‌شد. از مجموع روایاتی که از حکیمه علیها السلام نقل خواهد شد، به دست می‌آید که گویا او، دارای همسر و فرزند بوده است. در روایت اول که با نام بشارت منجی، پس از این خواهد آمد، حکیمه علیها السلام، خطاب به نرجس می‌گوید: «یا بنیة<sup>۱</sup>»، این خطاب از کسی که خود صاحب فرزند نباشد، معمول نیست. بنابراین می‌توان پذیرفت که حکیمه علیها السلام، صاحب همسر و فرزند بوده است.

افزون‌بر این، حکیمه علیها السلام دارای کنیزان و خادمان متعددی بوده که برای یک انسان مجرد، این تعداد کنیز و غلام، بعید است. در روایت دوم نیز که با عنوان فرزند داشتن امام عسکری علیه السلام، خواهد آمد، امام یازدهم علیه السلام به منزل حکیمه علیها السلام می‌رود و نرجس خاتون علیها السلام را می‌بیند. اگر حکیمه علیها السلام ازدواج نکرده بود، یا در منزل پدر یا با برادر خود، زندگی می‌کرد که این مطلب، نشان از داشتن همسر بوده است.

همچنین مهاجرت او به مدینه پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، از همسر داشتن او حکایت دارد؛ زیرا اگر بپذیریم امام جواد علیه السلام در بغداد سکونت داشته و تا آخر عمر نیز در این شهر بوده است، بنابراین حکیمه علیها السلام نیز در بغداد متولد شده

۱. «یا بنیة إن الله تعالی سیهب لك فی لیلتك غلاماً سیداً فی الدنیا و الآخره». ر.ک:

الکمال الدین، صص ۴۲۴ - ۴۲۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲.

## فصل رول: زنگنه فی حکیمه خاتون علیها السلام

و اصولاً در مدینه، خانه و کاشانه‌ای نداشته است؛ مگر اینکه بگوییم در خانه جد خود، امام هفتم علیه السلام، یا پدر بزرگوارش سکونت داشته است یا اینکه بپذیریم با همسر و فرزندان خود، به مدینه مهاجرت کرده است.

با این حال، در منابع موجود، گزارشی از همسر و فرزندان این بانو، وجود ندارد و تنها امام فخر رازی، در کتاب «الشجرة المبارکه»، پس از شمارش فرزندان امام جواد علیه السلام، می‌نویسد: «لا عقب للبنات»؛ «هیچ‌یک از دختران امام جواد علیه السلام، فرزند نداشته‌اند»<sup>۱</sup>. بنابراین، اگر سخن فخر رازی را بپذیریم، حکیمه علیها السلام بدون فرزند خواهد بود.

۱. الشجرة المبارکه، ص ۹۲.



## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

آنچه در این مبحث از کتاب، دنبال می‌شود، تحقیق و بررسی احادیث بیان شده از محدثه آل‌طه، حضرت حکیمه خاتون علیها السلام است؛ بانوی محدثی که با وجود فشار سیاسی رژیم عباسی، توانست بزرگ‌ترین امانت الهی، یعنی اخباری را درباره میلاد حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام به شیعیان برساند.

از آنجا که این موضوع، بسیار اهمیت داشت، افراد زیادی برای شنیدن داستان تولد امام زمان علیه السلام خود شخصاً نزد این بانوی بافضیلت شرفیاب می‌شدند و از ایشان در این باره سؤال می‌کردند. به‌طور کلی، بیشترین روایات موجود از حکیمه علیها السلام درباره تولد امام زمان علیه السلام است که در اینجا به علت اهمیت موضوع، اصل متن و ترجمه آن را ذکر می‌کنیم و سپس در مبحث بعدی، به شرح حال راویان این احادیث، خواهیم پرداخت؛ تا قوت

یا ضعف احتمالی روایت، در ترازوی نقد و بررسی قرار گیرد. درخور توجه است که درباره فضیلت فرا گرفتن احادیث، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من تعلم حدیثین اثنین ینفع بهما نفسه او یعلمهما غیره ینفع بهما کان خیراً له من عبادة ستین سنة.<sup>۱</sup>  
اگر کسی دو حدیث را فراگیرد و خویشتن را از رهگذر آن دو حدیث سودمند گرداند یا آنها را به دیگران تعلیم دهد تا آنان نیز از آن دو حدیث بهره‌مند شوند، بهتر از شصت سال عبادت خداوند است.

### روایت اول: بشارت منجی



حدثنا محمد بن الحسن بن الولید رضی الله عنه، قال: حدّثنا محمد بن یحیی العطار قال: حدّثنا أبو عبد الله الحسین بن رزق الله قال: حدّثني موسى بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب قال: حدّثني حکیمه بنت محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب قالت: بعث الی أبو محمد الحسن بن علي رضی الله عنه فقال: یا عمّة اجعلي افطارک هذه الليلة عندنا فانها ليلة النصف من شعبان فان الله تبارک و تعالی سيطهر في هذه الليلة الحجة و هو حجتته في

۱. منیة المرید، ص ۳۷۲؛ شرف اصحاب الحدیث، ص ۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

أرضه قالت: فقلت له: ومن أمه؟ قال لي: نرجس، قلت له: جعلني الله فداك ما بها أثر فقال: هو ما أقول لك.

قالت: فجئت، فلما سلّمت وجلست جاءت تنزع خفيّي وقالت لي: يا سيّدتي و سيّدة أهلي كيف أمسيت؟ فقلت: بل أنت سيّدتي و سيّدة أهلي قالت: فأنكرت قولي و قالت: ما هذا يا عمّة؟ قالت: فقلت لها: يا بنية ان الله تعالى سيهب لك في ليلتك هذه غلاماً سيّداً في الدنيا والآخرة قالت: فخرّجت و استحييت.

فلما أن فرغت من صلاة العشاء الآخرة أفطرت وأخذت مضجعي فرقدت فلما أن كان في جوف الليل قمت الى الصلاة ففرغت من صلاتي وهي نائمة ليس بها حادث ثمّ جلست معقبة، ثم اضطجعت ثم انتهت فزعة وهي راقدة ثمّ قامت فصلّت ونامت.

قالت حكيمة: وخرجت أنفقّد الفجر فإذا أنا بالفجر الأول كذب السرحان وهي نائمة فدخاني الشكوك فصاح بي أبو محمد عليه السلام من المجلس فقال: لا تعجلي يا عمّة فهاك الأمر قد قرب قالت: فجلست و قرأت الم السجدة ويس، فبينما أنا كذلك اذ انتبهت فزعة فوثبت اليها فقلت: اسم الله عليك ثم قلت لها: أتحمّسين شيئاً؟ قالت: نعم يا عمّة فقلت لها: أجمعي نفسك و أجمعي قلبك فهو ما قلت لك قالت: فأخذتني فترة و أخذتها فترة فانتبهت بحسّ سيّدي فكشفت الثوب عنه فاذا أنا به عليه السلام ساجداً تلقي

الأرض بمساجده فضممته إلى فإذا أنا به نظيف متنظف .  
 فصاح بي أبو محمد عليه السلام هلّمي إلى ابني يا عمّة، فجئت به إليه فوضع  
 يديه تحت أليته وظهره، ووضع قدميه على صدره ثم أدل لسانه  
 في فيه، وأمر يده على عينيه وسمعه و مفاصله ثم قال: تكلم يا  
 بني فقال: أشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن  
 محمداً رسول الله ﷺ، ثم صلّى على أمير المؤمنين وعلى الأئمة عليهم السلام،  
 إلى أن وقف على أبيه ثم أحجم ثم قال أبو محمد عليه السلام: يا عمّة اذهبي  
 به إلى أمّك ليسلم عليها وأتني به فذهبت به فسلم عليها ورددته  
 فوضعتة في المجلس ثم قال: يا عمّة إذا كان يوم السابع فاتينا .  
 قالت حكيمة: فلما أصبحت جئت لاسلم على أبي محمد عليه السلام  
 وكشفت الستر لأنفقدي سيدي عليه السلام، فلم أره فقلت: جعلت  
 فداك ما فعل سيدي؟ فقال: يا عمّة استودعناه الذي  
 استودعته ام موسى موسى عليه السلام .

قالت حكيمة: فلما كان في اليوم السابع جئت فسلمت وجلست،  
 فقال: هلّمي إلى ابني فجئت بسيدي عليه السلام وهو في الخرقه ففعل به  
 كفعلته الأولى ثم أدل لسانه في فيه كأنه يغذيه لبناً أو عسلاً ثم قال:  
 تكلم يا بنّي فقال: أشهد أن لا اله إلا الله وننّي بالصلاة على محمد  
 وعلى أمير المؤمنين وعلى الأئمة الطاهرين صلوات الله عليهم  
 أجمعين، حتّى وقف على أبيه عليه السلام ثم تلا هذه الآية: ﴿بِسْمِ اللَّهِ  
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ



وَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ  
نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمَ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.\*

قال موسى: فسألت عقبة الخادم عن هذه، فقالت: صدقت  
حكيمة<sup>۱</sup>.

محمد بن حسن بن [احمد بن] <sup>۲</sup> وليد، از محمد بن  
يحيى عطار، از ابو عبدالله حسين بن رزق الله، از موسى بن  
محمد بن قاسم بن حمزة ابن موسى بن جعفر بن  
محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليه السلام، از  
حكيمة دختر حضرت جواد الائمه عليه السلام نقل می کند:

حضرت امام عسکری عليه السلام به دنبال من فرستاد و فرمود:  
«عمه جان! امشب نزد ما افطار کن؛ زیرا شب  
نیمه شعبان است و خداوند تبارک و تعالی، امشب حجت  
خود را روی زمین، آشکار می سازد.  
به آن حضرت عرض کردم: «مادرش کیست؟» فرمود:  
«نرجس».

گفتم: «قربانت گردم! من در نرجس، آثاری از حمل  
نمی بینم». فرمود: «همین است که به تو می گویم». من به خانه حضرت رفتم، سلام کردم و نشستیم. نرجس  
نزد من آمد و خواست کفش هایم را از پایم دریاورد و  
گفت: «ای بانوی من و بانوی خانواده ام! چگونه روز را تا

۱. کمال الدین، صص ۴۲۴ - ۴۲۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲.

۲. در کتاب الغیبه، بابویه، محمد بن حسن بن احمد بن ولید ذکر شده است.

شب سپری کردی؟»

به او گفتم: «تو بانو و خاتون من و خاندان ما می باشی.

او از این تعبیر من، خوشش نیامد و گفت: «این چه

فرمایشی است که می فرمایید ای عمه؟!»

گفتم: «دخترم! خداوند متعال به زودی در همین شب،

به تو کودکی خواهد داد که آقای دنیا و آخرت

می باشد». از این گفتارم، خجالت کشید و نشست.

هنگامی که نماز عشا را خواندم، افطار کردم و به بستر رفتم،

خوایدم. نیمه شب، برای خواندن نماز شب، از جا حرکت کردم؛

نماز خواندم و بعد از نماز، دیدم که نرجس کاملاً استراحت

می کند و هیچ اثری از اینکه خواسته باشد وضع حمل کند،

در او نمی بینم. مدتی نشستم و تعقیبات نماز خواندم و بعد دراز

کشیدم و بعد از خواندن نماز، خوابیدم.

بعد از مدتی، نرجس از خواب حرکت کرده نمازش را خواند

و خوابید. من به شک و تردید افتادم و در همین لحظه، صدای

حضرت عسکری علیه السلام را شنیدم که فرمود: «عمه جان! شتاب

نکن؛ به همین زودی، آن کار انجام می شود».

من سر جای خود نشستم و شروع کردم به خواندن

سوره های الم سجده و یس. در حال قرآن خواندن بودم

که به ناگاه دیدم نرجس، با اضطراب، از خواب بیدار

شد. من فوری خودم را به او رسانیدم و نام خدا بر او

خواندم و گفتم: «آیا دردی احساس می کنی؟»

گفت: «آری! عمه جان».

گفتم: «کاملاً مطمئن باش. دلت، محکم و قوی باشد.

این همان است که من به تو گفتم».

حکیمه می گوید: در آن لحظه، من و او را سستی فرا گرفت

و در این لحظه، کودک را در حال تولد دیدم. جامه را

از روی او برداشتم. دیدم حضرتش سر به سجده گذارده

است. او را در آغوش گرفتم؛ درحالی که پاک و پاکیزه

بود و حضرت عسکری علیه السلام را دیدم که داشت قدم می زد

و صدا زد: «عمه جان! پسر من را نزد من بیاور».

کودک را نزد او بردم. دستهایش را زیر ران و پشت او

قرار داد و پاهای کودک را روی سینه اش گذارد. سپس زبان

مبارکش را در دهان او گذارد، دستش را بر چشم و گوش و

مفاصل او کشید و سپس فرمود: «سخن بگو فرزندم!»

حضرت فرمود: «أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

وأن محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله». سپس بر امیرمؤمنان علیه السلام و دیگر

امامان، درود فرستاد؛ تا به پدرش حضرت عسکری علیه السلام

رسید و توقف کرد.

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «عمه جان! او را نزد مادرش ببر تا

بر او سلام کند و بعد نزد من بیاور». او را نزد مادرش بردم. به

او سلام کرد و برگرداندم و در حضور حضرت گذاردم.

حضرت فرمود: «روز هفتم نزد ما بیا».

حکیمه می گوید که فردای آن روز، برای عرض سلام،

نزد حضرت عسکری علیه السلام رفتم. پرده را به یک سو زدم تا از حالات آقاایم باخبر شوم؛ حضرتش را ندیدم. عرض کردم: «قربانت گردم! آقای من چه شد؟» فرمود: «او را به همان کسی سپردیم که مادر موسی، کودکش را به او سپرد». حکیمه می گوید: «روز هفتم، خدمت حضرت رفتم و سلام کردم و نشستم». فرمود: «کودکم را نزد من بیاورید».

او را در پارچه‌ای، پیچیدم و نزد حضرت بردم. همان کارهای روز اول را با او انجام داد و بعد زبانش را در دهان او گذارد. گویا دارد به او شیر یا غسل می‌دهد و سپس فرمود: «فرزندم سخن بگو!»

حضرت فرمود: «أشهد أن لا اله الا الله». سپس بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بر امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام درود فرستاد تا به پدرش حضرت عسکری علیه السلام رسید و توقف کرد و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَجْحَدُونَ﴾<sup>۱</sup>

موسی بن محمد می گوید: «این داستان را از عقبه خادم پرسیدم». او گفت: «حکیمه راست می گوید».

۱. قصص: ۵ و ۶. و اراده کردیم که بر کسانی که در روی زمین ضعیف نگه داشته شده‌اند منت گذاریم، آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم و در روی زمین برایشان امکان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن می‌ترسیدند، نشان دهیم.

روایت دوم: فرزند داشتن امام عسکری علیه السلام

الحسین بن احمد بن ادریس علیه السلام: قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا محمد ابن اسماعيل قال: حدّثنا محمد بن ابراهيم الكوفي قال: حدّثنا محمد ابن عبدالله الطهوي<sup>۱</sup> قال: قصدت حكيمة بنت محمد عليها السلام بعد مضي أبي محمد عليها السلام أسألها عن الحجّة و ما قد اختلف فيه الناس من الحيرة التي هم فيها فقالت لي: اجلس فجلست ثمّ قالت لي: يا محمد إنّ الله تبارك و تعالى لا يخلي الأرض من حجّة ناطقة أو صامتة ولم يجعلها في أخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام تفضيلاً للحسن والحسين عليهما السلام و تنزيهاً لهما أن يكون في الأرض عديلهما إلا أنّ الله تبارك و تعالى خصّ ولد الحسين عليه السلام بالفضل على ولد الحسن عليه السلام كما خصّ ولد هارون على ولد موسى عليه السلام ان كان موسى حجّة على هارون والفضل لولده إلى يوم القيامة ولا بدّ للأئمة من حيرة يرتاب فيها المبطلون و يخلص فيها المحقّقون كيلا يكون للخلق على الله حجّة و إنّ الحيرة لا بدّ واقعة بعد مضي أبي محمد الحسن عليه السلام فقلت: يا مولاي هل كان للحسن عليه السلام ولد؟ فتبسّمت ثمّ قالت: اذا لم يكن للحسن عليه السلام عقب فمن الحجّة من بعده؟ وقد أخبرتك أنّ الإمامة لا تكون لأخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام.

فقلت: يا سيّدتي حدّثيني بولادة مولاي و غيبته عليه السلام قال: نعم،

۱. در بیشتر اسناد به اختلاف طهوی، والمطهری آمده است.

كانت لي جارية يقال لها: نرجس فزارني ابن أخي عليه السلام وأقبل يحدّ النظر اليها فقلت له: يا سيدي لعلك هويتها فأرسلها إليك؟ فقال: لا يا عمّة لكنني أتعجب منها فقلت: وما أعجبك؟ فقال عليه السلام: سيخرج منها ولد كريم على الله عزّ وجلّ الذي يملأ الله به الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً فقلت: فأرسلها إليك يا سيدي؟ فقال: استأذني في ذلك أبي قالت: فلبست ثيابي وأتيت منزل أبي الحسن عليه السلام فسلمت وجلست فبدأنني عليه السلام قال: يا حكيمة ابعتي بنرجس الى ابني أبي محمد.

قالت: فقلت: يا سيدي على هذا قصدتك أن أستأذني في ذلك فقال: يا مباركة إنّ الله تبارك وتعالى أحبّ أن يشررك في الأجر ويجعل لك في الخير نصيباً.

قالت حكيمة: فلم ألبث أن رجعت إلى منزلي وزيتها وهبتها لأبي محمد عليه السلام وجمعت بينه وبينها في منزلي فأقام عندي أياماً ثم مضى الى والده ووجهت بها معه.

قالت حكيمة: فمضى أبو الحسن عليه السلام وجلس أبو محمد عليه السلام مكان والده وكنت أزوره كما كنت أزور والده فجاءتني نرجس يوماً تلحع خفي وقالت: يا مولاتي ناولني خفك فقلت: بل أنت سيدي ومولاتي والله لا دفعت إليك خفي لتخلعيه ولا خدمتيني بل أخدمك على بصري فسمع أبو محمد عليه السلام ذلك، فقال: جزاك الله خيراً يا عمّة.

## فصل ووم: روایات حکیمه خاتون

فجلست عنده الى وقت غروب الشمس فصحت بالجارية وقلت: ناوليني ثيابي لأنصرف فقال عليه السلام: يا عمّته بيتي الليلة عندنا فإنه سيولد الليلة المولود الكريم على الله عزّ وجلّ الذي يحيي الله عزّ وجلّ به الأرض بعد موتها قلت: ممّن يا سيّدي؟ ولست أرى بنرجس شيئاً من أئر الحمل فقال: من نرجس لا من غيرها قالت: فوثبت إلى نرجس فقلّبتها ظهرأً لبطن فلم أرها أئر حبل فعدت اليه عليه السلام فأخبرته بما فعلت فتبسّم ثمّ قال لي: اذا كان وقت الفجر يظهر لك بها الحبل؛ لأنّ مثلها مثل أمّ موسى لم يظهر بها الحبل ولم يعلم بها أحد إلى وقت ولادتها؛ لأنّ فرعون كان يشقّ بطون الحبالي في طلب موسى عليه السلام وهذا نظير موسى عليه السلام.

قالت حكيمة: فعدت إليها فأخبرتها بما قال وسألته عن حالها فقالت: يا مولاتي ما أرى بي شيئاً من هذا؟ قالت حكيمة: فلم أزل أرقبها إلى وقت طلوع الفجر وهي نائمة بين يديّ لا تقلب جنباً إلى جنب حتى إذا كان في آخر الليل وقت طلوع الفجر وثبت فزعة فضممتها إلى صدري وسمّيت عليها فصاح أبو محمد عليه السلام وقال: إقرئي عليها انا أنزلناه في ليلة القدر فأقبلت أقرأ عليها وقلت لها: ما حالك؟ قالت: ظهر الأمر الذي أخبرك به مولاي فأقبلت أقرأ عليها كما أمرني فأجابني الجنين من بطنها يقرأ كما أقرأ أو سلّم عليّ.

قالت حكيمة: ففزعت لما سمعت فصاح بي أبو محمد عليه السلام لا تعجبي من أمر الله عز وجل إن الله تبارك وتعالى ينطقنا بالحكمة صغاراً ويجعلنا حجة في أرضه كباراً فلم يستتم الكلام حتى غيبت عني نرجس فلم أرها كأنه ضرب بيني وبينها حجاب فعدوت نحو أبي محمد عليه السلام وأنا صارخة فقال لي: ارجعي يا عمّة فإنك ستجديها في مكانها.

قالت: فرجعت فلم ألبث أن كشف الغطاء الذي كان بيني وبينها وإذا أنا بها وعليها من أثر النور ما غشي بصري وإذا أنا بالصبي ساجداً لوجهه جاثياً على ركبتيه رافعاً سبابتيه نحو السماء وهو يقول: أشهد أن لا إله الا الله وحده لا شريك له وأن جدّي محمداً رسول الله ﷺ، وأنّ أبي أمير المؤمنين عليه السلام، ثم عدّ إماماً إماماً الى أن بلغ إلى نفسه فقال عليه السلام: اللهم أنجز لي وعدي وأتمم لي أمري وثبت وطأتي واملأ الأرض بي عدلاً وقسطاً.

فصاح بي أبو محمد عليه السلام فقال: يا عمّة تناوليه وهاتيه فتناولته وأتيت به نحوه فلما مثلت بين يدي أبيه وهو على يدي سلم على أبيه فتناولته الحسن عليه السلام منّي والطير ترفرف على رأسه وناولته لسانه فشرب منه ثم قال: امضي به إلى أمّه لترضعه وردّيه إلّي قالت: فتناولته أمّه فأرضعته فرددته إلى أبي محمد عليه السلام والطير ترفرف على رأسه فصاح بطير منها فقال له: احمله واحفظه وردّه إلينا في كل أربعين يوماً فتناولته الطير وزار به



## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

في جَوِّ السماء وأتبعه سائر الطير فسمعت أبا محمد عليه السلام يقول:  
أستودعك الله الذي أودعته أم موسى موسى فبكت نرجس  
فقال لها: أسكتي فإنّ الرضاع محرّم عليه إلاّ من نديك  
وسيعاد اليك كما ردّ موسى الى أمّه وذلك قوله عزّ وجلّ  
﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾.

قالت حكيمة: فقلت: وما هذا الطير؟ قال: هذا روح القدس  
الموكل بالائمة عليها السلام يوفّقهم ويسدّدهم ويرتّبهم بالعلم.

قالت حكيمة: فلمّا أن كان بعد أربعين يوماً ردّ الغلام ووجهه إلى  
ابن أخي عليه السلام فدعاني فدخلت عليه فإذا أنا بالصبي متحرّك  
يمشي بين يديه فقلت: يا سيدي هذا ابن ستين؟ فتبسّم عليه السلام  
ثمّ قال: إنّ أولاد الأنبياء والأوصياء اذا كانوا أئمة ينشؤون  
بخلاف ما ينشأ غيرهم وإنّ الصبي منّا إذا أتى عليه شهر  
كان كمن يأتي عليه سنة وإنّ الصبي منّا ليتكلّم في بطن أمّه  
ويقرأ القرآن ويعبد ربّه عزّ وجلّ وعند الرضاع تطيعه الملائكة  
وتنزّل عليه صباحاً ومساءً.

قالت حكيمة: فلم أزل أرى ذلك الصبي كلّ أربعين يوماً إلى  
أن رأيت رجلاً قبل مضيّ أبي محمد عليه السلام بأيّام قلائل فلم أعرفه  
فقلت لأبي محمد عليه السلام: من هذا الذي تأمرني أن أجلس بين  
يديه فقال: ابن نرجس وهذا خليفتي من بعدي وعن قليل  
تفقّدوني فاسمعي له وأطيعي.

قالت حکیمه: فمضى أبو محمد عليه السلام بأيام قلائل وافترق الناس كما ترى و والله إني لأراه صباحاً ومساءً وإنه لينبئني عما تسألوني عنه فأخبركم و والله إني لأريد أن أسأله عن الشيء فيبدأني به وانه ليرد عليّ الأمر فيخرج إليّ منه جوابه من ساعته من غير مسألتي وقد أخبرني البارحة بمجيئك إليّ وأمرني أن أخبرك بالحقّ.

قال محمد بن عبدالله: فوالله لقد أخبرتني حکیمه بأشياء لم يطلع عليها أحد إلاّ الله عزّ وجلّ، فعلمت أن ذلك صدق و عدل من الله عزّ وجلّ لأن الله عزّ وجلّ قد أطلععه على ما لم يطلع عليه أحداً من خلقه.<sup>۱</sup>

حسین بن احمد بن ادریس، از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن ابراهیم کوفی، از محمد بن عبدالله طهوی، نقل می کند که گفت:

بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نزد حکیمه خاتون، دختر حضرت جواد الائمه علیه السلام رفتم تا درباره حضرت حجت علیه السلام و سرگردانی و اختلافی که بین مردم، در این باره پدید آمده است، از او سؤال کنم.

به من گفت: «بنشین». نشستم. گفت: «ای محمد! همانا خداوند تبارک و تعالی، زمین را از حجت ناطق یا ساکت، خالی نمی گذارد و بعد از رحلت امام حسن و

۱. کمال الدین، صص ۴۲۶ - ۴۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۱ - ۱۴؛ اثبات الهداء، ج ۷، صص ۲۸۹ - ۲۹۲.

## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

امام حسین علیه السلام، آن را در دو برادر، قرار نداده است؛ زیرا این فقط ویژه آن دو بزرگوار است و امتیازی برای آن دو بود که از دیگر مردم روی زمین، ممتاز و مشخص باشند و فرزندان حسین علیه السلام را بر فرزندان حسن علیه السلام همان گونه که فرزندان هارون را بر فرزندان موسی اختصاص داد، مخصوص به امر امامت گردانید؛ هر چند موسی بر هارون حجت بود و فضیلت از آن فرزندان حسین علیه السلام تا روز قیامت خواهد بود.

درباره امامان، حیرت و سرگردانی مخصوصی است که بیهوده گریان، به شک و تردید می افتند و مؤمنان راستین، خالص و ناب می شوند؛ تا اینکه دیگر بعد از فرستادگان، مردم بر خداوند، حجتی نداشته باشند و این حیرت، به ناچار بعد از رحلت حضرت عسکری علیه السلام، واقع شد.

گفتم: «ای بانوی من! آیا حسن بن علی علیه السلام فرزندی دارد؟»

حکیمه تبسمی فرمود و آن گاه گفت: «اگر حسن بن علی علیه السلام، فرزندی نداشته باشد، چه کسی می تواند حجت بعد از او باشد؟! و من به تو گفتم که بعد از حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام، امامت در دو برادر قرار نمی گیرد.»

گفتم: «ای بانوی من! داستان تولد و غیبت مولایم را برایم بفرمایید.»

فرمود: «بسیار خوب. من کنیزی داشتم به نام نرجس،

روزی برادرزاده‌ام به دیدار من آمد و چشمش که به او افتاد، به صورتش خیره شد.»

گفتم: «آقای من! آیا به او تمایل پیدا کردید؟ من او را نزد شما می‌فرستم.»

فرمود: «نه. اما از او، تعجب کردم.»

گفتم: «چه چیز باعث شگفتی شما شد؟»

فرمود: «به‌زودی از او فرزندى متولد می‌شود که نزد خداوند ارجمند است و او، همان کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند؛ همان‌گونه که از ظلم و ستم، پر شده است.»

گفتم: «آیا او را نزد شما بفرستم؟» فرمود: «در این باره از پدرم اجازه بگیر.»

حکیمه می‌گوید: «لباسم را پوشیدم و به منزل حضرت هادی علیه السلام رفتم. سلام کردم و نشستم. پیش از آنکه چیزی بگویم، حضرت فرمود: ای حکیمه! نرجس را نزد پسر من ابومحمد بفرست.»

عرض کردم: «ای آقای من! برای همین کار، نزد شما آمده بودم که در این باره، از شما اجازه بگیرم.»

فرمود: «ای مبارکه! همانا خداوند متعال دوست دارد که تو را در پاداش این کار، شریک کند و در این خیر، سهمی برای تو قرار دهد.»

من بلافاصله به منزل رفتم و او را آراستم و به حضرت عسکری علیه السلام بخشیدم و آن حضرت، با او در منزل من، با

## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

هم بودند و چند روزی نزد من ماندند و سپس به منزل حضرت هادی علیه السلام تشریف بردند و نرجس را نیز با آن حضرت فرستادم.

حکیمه می گوید: بعد از چندی، حضرت هادی علیه السلام از دنیا رحلت کرد و حضرت عسکری علیه السلام جانشین پدر شد و من همان گونه که به دیدار پدرش می رفتم، گاهی به دیدار حضرت عسکری علیه السلام می رفتم.

یکی از روزها که به دیدار حضرت عسکری علیه السلام رفته بودم، نرجس جلو آمد که کفش های مرا از پای من بیرون کند و گفت: «ای بانوی من! کفش هایتان را به من دهید».

من به او گفتم: «تو بانوی من می باشی. به خدا سوگند! نمی گذارم تو کفش های مرا از پایم دریاوری و خدمتکار من باشی. بلکه من به دیدگانم، تو را خدمت می کنم».

حضرت عسکری علیه السلام این گفت و گوی ما را شنید و فرمود: «ای عمه جان! خداوند به تو پاداش خیر دهد». من تا هنگام غروب در منزل حضرت ماندم و بعد نرجس را صدا زدم که لباس مرا بیاورید تا به منزل بروم.

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «ای عمه جان! امشب را نزد ما بمانید؛ زیرا به زودی آن مولود شریف و ارجمند که خداوند، زمین را به وسیله او، بعد از مردنش زنده می کند، متولد می شود».

گفتم: «ای آقای من! از چه کسی؟ و من در نرجس هیچ آثار

حملی نمی‌دیدم». حضرت فرمود: «از نرجس؛ نه از غیر او». من به طرف او دویدم و او را از پشت سر در آغوش گرفتم و بوسیدم و اثر حمل در او ندیدم. آن‌گاه نزد حضرت عسکری علیه السلام برگشتم و کاری را که انجام داده بودم، به حضرت گفتم.

حضرت تبسم کرد و فرمود: «به هنگام دمیدن سپیده صبح، برای تو آشکار می‌شود؛ زیرا مثال او، مثال مادر موسی علیه السلام است که آثار حمل او آشکار نبود و هیچ کس تا هنگام تولد، اطلاع نداشت؛ زیرا فرعون در جست‌وجوی حضرت موسی علیه السلام، شکم زنان باردار را می‌شکافت و فرزندم، همانند حضرت موسی علیه السلام است».

حکیمه می‌گوید: «من بار دیگر، نزد نرجس رفتم؛ او را بازدید کردم و از حالش پرسیدم». گفت: «ای بانوی من! من هیچ اثری از فرزند، احساس نمی‌کنم».

حکیمه می‌گوید: «من تا هنگام طلوع فجر، مواظب نرجس بودم و او پیش روی من، خوابیده بود و حتی از پهلو به پهلو هم تکان نمی‌خورد؛ تا اینکه آخر شب، به هنگام طلوع فجر، به ناگاه از جا پرید و با اضطراب، از جا بلند شد. من او را در آغوش گرفتم و به سینه چسباندم و نام خدا را بر او خواندم.

حضرت عسکری علیه السلام صدا زد: «سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ را بر او بخوان».

## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

من طبق دستور حضرت، شروع کردم به خواندن سوره قدر و جنین در رحم با من همراهی می کرد و آن سوره را می خواند و بعد، بر من سلام کرد. من از شنیدن صدای او، مضطرب شدم.

حضرت عسکری علیه السلام صدا زد: «از امر خدا، تعجب نکن؛ همانا خداوند تبارک و تعالی، ما را در کودکی، به حکمت گویا می کند و در بزرگی، روی زمینش، حجت قرار می دهد».

هنوز سخنان حضرت تمام نشده بود که نرجس، از دیدگان من، ناپدید شد و او را ندیدم. گویا بین من و او، پرده ای حائل شد. من به سوی حضرت عسکری علیه السلام دویدم و فریاد می زدم. حضرت فرمود: «عمه جان! برگرد به جای خود؛ او را خواهی یافت».

برگشتم. چیزی نگذشت که پرده به یک سو رفت و نوری خیره کننده، بر جبین نرجس دیدم و کنارش نیز کودکی، سر به سجده گذاشته و زانوهای او بر زمین نهاده بود. آن گاه سبابه اش را بلند کرد و فرمود: «أشهد أن لا إله إلا الله وأنّ جدّي رسول الله وأنّ ابي أمير المؤمنين». بعد یکایک ائمه را شمرد؛ تا به خودش رسید و سپس فرمود: «خداوندا وعده ای را که به من داده ای، برآورده ساز و کار مرا پایان ده و گامم را استوار ساز و زمین را به وسیله من، از عدل و داد، پر کن».

حضرت عسکری علیه السلام مرا صدا زد و فرمود: «عمه جان! کودکم را بیاور».

کودک را که نزد آن حضرت بردم، پرنده‌هایی بر بالای سرش، به پرواز درآمدند. حضرت یکی از آنها را صدا زد و به او فرمود: «او را بردار و محافظت کن و در هر چهل روز، به ما برگردان.»

پرنده او را برداشت و به سوی آسمان برد و دیگر پرنده‌گان نیز به دنبال او رفتند و شنیدم که حضرت عسکری علیه السلام می‌فرمود: «من تو را به همان کس سپردم که مادر موسی علیه السلام وی را به او سپرد.» نرجس، گریه‌اش گرفت و حضرت به او فرمود: «ساکت باش؛ زیرا شیر خوردن، جز از سینه تو، بر او حرام است و به‌زودی به‌سوی تو برمی‌گردد؛ چنان که موسی علیه السلام به مادرش برگشت و این است فرمایش خداوند متعال که فرمود:

﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾<sup>۱</sup>

حکیمه می‌گوید: «پرسیدم این پرنده چه بود؟» حضرت فرمود: «این روح‌القدس است که بر امامان، موکل است و آنان را نگرهانی و همراهی می‌کند و به دانش، پرورش می‌دهد.»

حکیمه می‌گوید که بعد از چهل روز، کودک برگردانیده شد و برادرزاده‌ام، کسی را دنبال من فرستاد و من، به خدمت حضرت رفتم. دیدم کودک در حرکت است و راه می‌رود. گفتم: «ای آقای من! این

۱. قصص: ۱۳. او را به مادرش برگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد.



کودکی دوساله است!» حضرت تبسم فرمود و گفت: «فرزندان پیامبران و جانشینان آنها، در صورتی که پیشوا و امام باشند، برخلاف دیگران رشد می کنند. کودک ما در یک ماهگی، همانند کودک یک ساله‌اند و در شکم مادر، صحبت می کنند و قرآن می خوانند و پروردگارشان را می پرسند و به هنگام شیرخوارگی، ملائکه از آنها اطاعت می کنند و صبح و شب، بر آنها نازل می شوند».

حکیمه می گوید: من در هر چهل روز، یک مرتبه، مرتب او را می دیدم؛ تا اینکه چند روزی پیش از درگذشت حضرت عسکری علیه السلام، او را به صورت مردی دیدم و شناختم. به برادرزاده‌ام گفتم: (و در نسخه‌ای: به ابومحمد گفتم) این کیست که شما به من دستور می دهید پیش روی او بنشینم؟

فرمود: «او پسر نرجس است و خلیفه بعد از من و به همین زودی، شما مرا از دست خواهید داد؛ به حرف او گوش بده و از او پیروی کن».

حکیمه می گوید: «چند روزی نگذشت که حضرت عسکری علیه السلام رحلت کرد و مردم همان گونه که دیده می شود، اختلاف کردند. به خدا سوگند! من او را شب و روز می بینم و مرا از سؤالاتی که می کنید، آگاه می کند و من به شما خبر می دهم. به خدا سوگند! گاهی می شود که من می خواهم چیزی از آن حضرت

پرسم، پیش از آنکه سؤال را طرح کنم، او هم سؤال و هم جواب را می‌گوید. دیشب، آمدن تو را به من خبر داد و دستور داد که حقیقت را به تو بگویم.»

محمد بن عبدالله می‌گوید: «به خدا سوگند! حکیمه اخباری را به من گفت که هیچ کس به جز خداوند متعال، از آنها خبر نداشت و من یقین کردم که راست و حقیقت است و از سوی خداوند متعال می‌باشد و خداوند عزوجل او را بر چیزی که هیچ‌یک از مخلوقاتش از آن خبر نداشت، آگاه ساخته است.»

### روایت سوم: درخواست امام عسکری علیه السلام از حکیمه علیه السلام

«ابوجعفر محمد بن جریر طبری» در مسند فاطمه علیه السلام، از ابوالفضل محمد بن عبدالله، از اسماعیل حسنی، از حکیمه علیه السلام دختر حضرت امام محمد بن علی علیه السلام، چنین روایت کرده است:

حضرت عسکری علیه السلام، روزی به من فرمود: «دوست دارم افطار پهلوی ما باشی؛ زیرا امشب واقعه‌ای اتفاق می‌افتد». گفتم: «چه کاری؟»

فرمود: «قائم آل محمد علیه السلام، امشب متولد می‌شود». گفتم: «از کدام یک از زنان؟» فرمود: «از نرجس».

من به خانه حضرت رفتم و در جمع زنان و کنیزان، حاضر شدم. نخستین کسی که به او برخورد کردم و او را دیدم، نرجس بود. گفت: «ای عمه! فدای تو شوم.

حالتان چطور است؟»

گفتم: «من فدای تو شوم ای بانوی زنان جهان!» کفشم را درآوردم. نرجس جلو آمد تا آب روی پایم بریزد و بشوید. او را قسم دادم که این کار را نکند و به او گفتم: «خداوند تو را به فرزندی گرامی داشته است که همین امشب، از تو متولد می شود.»

او را دیدم که از شنیدن این مطلب، درخششی از وقار و هیبت، سراپایش را فراگرفت. ولی هیچ آثار حمل در او نمی دیدم.

گفت: «چه وقت خواهد بود؟»

من میل نداشتم که وقت مشخصی به او بگویم و بعد، دروغ از کار درآید. حضرت عسکری علیه السلام به من فرمود: «در نیمه اول شب!»

افطار کردم و نماز خواندم و در انتظار وقت به سر می بردم. کینزان نیز خوابیدند و نرجس به خواب رفت. همین که گمان کردم که وقت فرارسیده است، از اتاق بیرون شدم و به آسمان، نگاه کردم. دیدم که ستارگان، ناپیدا شدند و نزدیک است که فجر کاذب طلوع کند. به اطاق برگشتم و شیطان در قلبم وسوسه می کرد.

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «شتاب مکن؛ وقتش فرا رسیده است.»

من به سجده افتادم و شنیدم که در دعایش، جمله ای را می گفت که نمی فهمیدم چه می فرماید. در آن هنگام،

مرا خواب گرفت و بعد از لحظه‌ای، با حرکت کنیز، از خواب بیدار شدم و اسم خدا را بر او خواندم. روی سینه‌ام قرار گرفت و کودک را به دامن من انداخت و او، سر بر زمین گذارد و فرمود: «لا اله الا الله محمد رسول الله و علي حجة الله». آن‌گاه امامان را، یکی بعد از دیگری، اسم برد تا به پدرش رسید.

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «پسرم را نزد من بیاور». رفتیم تا او را تمیز و اصلاح کنم؛ دیدم از تمام جهات، تمیز و کامل است و نیازی به هیچ کاری ندارد. پس او را نزد حضرت عسکری علیه السلام بردم. حضرت، صورت و دست‌ها و پاهایش را بوسید و زبان در دهان او گذاشت و از آب دهان، به او چشانید؛ همان‌گونه که مرغ در دهان جوجه‌اش، غذا می‌گذارد و بعد فرمود: «بخوان». وی شروع کرد به خواندن قرآن؛ از بسم الله الرحمن الرحیم تا آخرش. بعد حضرت، بعضی از کنیزان را که می‌دانست که اخبار را کتمان می‌کنند و می‌توانند اسرار را حفظ کنند، طلبید؛ تا او را زیارت کنند. حضرت فرمود: «بر او سلام کنید و او را ببوسید و بگویند تو را به خدا می‌سپاریم و برگردید». بعد فرمود: «ای عمه! نرجس را نزد من فراخوان».

من او را خواندم و به او گفتم: «حضرت تو را می‌خواند که با کودک وداع کنی». او نیز آمد و با وی، وداع نمود. آن‌گاه کودک را نزد آن حضرت، به‌جا گذاشت و باز گشتیم. فردای آن روز، به خدمت حضرت رفتیم. اما کودک را نزد حضرتش

ندیدم. تهنیت و تبریک عرض کردم.  
حضرت فرمود: ای عمه! او در پناه خدا و در ودیعه اوست؛  
تا اینکه اجازه خروجش را صادر فرماید.<sup>۱</sup>

### روایت چهارم: حضور علویان نزد حکیمه علیها السلام

ابوجعفر محمد بن جریر طبری، از ابوحنسین محمد بن  
هارون، از پدرش، از ابوعلی محمد بن همام، از جعفر بن  
محمد بن جعفر، از ابونعیم، از محمد بن قاسم علوی، نقل  
کرده است:

دسته جمعی، با عده‌ای از علویان، بر حکیمه، دختر  
حضرت جواد الائمه علیه السلام، وارد شدیم. ایشان فرمود: «شما  
آمده‌اید تا از من، درباره میلاد ولی الله سؤال کنید؟  
گفتم: «آری به خدا سوگند!». فرمود: «حضرت، دیشب  
نزد من بود و مرا از آمدن شما و سؤالتان آگاه ساخت».  
من کنیزی داشتم به نام نرجس و او را بین کنیزان خود،  
تربیت می‌کردم و غیر از من، کسی دیگر، مسئول  
تربیت او نبود. روزی حضرت عسکری علیه السلام به منزل من  
آمد و مقابل او ایستاد و نظری عمیق به نرجس انداخت.  
گفتم: «ای آقای من! آیا شما به او نیازی دارید؟»  
فرمود: «ما جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی، به نظر ریه،  
نگاه نمی‌کنیم، بلکه از روی تعجب نگاه می‌کنیم. آن

۱. دلائل الامامه، ص ۲۶۸، مدینه المعجزه، ص ۵۹۸، ح ۵، حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۳۳.

مولود گرامی نزد خداوند، از این کنیز می‌باشد». گفتم: «فردا او را خدمت شما می‌فرستم». فرمود: در این باره، از پدرم اجازه بگیر».

من نزد برادرم رفتم. هنگامی که به حضورش رسیدم، تبسمی کرد و فرمود: «آمده‌ای تا از من درباره آن دخترک، اجازه بگیری؛ او را نزد ابومحمد بفرست. خداوند دوست دارد که تو را در این کار، شریک کند».

من نیز او را آراستم و نزد حضرت عسکری علیه السلام فرستادم. بعد از آن، هر وقت من به دیدار او می‌رفتم، او حرکت می‌کرد و پیشانی مرا می‌بوسید و من هم، سر او را می‌بوسیدم. او دست مرا و من پای او را می‌بوسیدم و دستش را دراز می‌کرد که کفش‌های مرا از پایم بیرون آورد و من نمی‌گذاشتم او این کار را بکند و دست او را می‌بوسیدم؛ تا به سبب مقام و منزلتی که خداوند متعال، به او داده است، از او احترام و تجلیل کرده باشم. به همین منوال، ایام گذشت و بعد از مدتی، حضرت هادی علیه السلام به شهادت رسید.

روزی به خدمت حضرت عسکری علیه السلام رسیدم. فرمود: «عمه جان! آن فرزند گرامی در پیشگاه خداوند، امشب دیده به جهان می‌گشاید». گفتم: «آقای من! همین امشب؟» فرمود: «آری».

من حرکت کردم و نزد آن کنیز رفتم. از پشت سر، او را در

## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

آغوش گرفتم و بوسیدم. ولی آثاری از بارداری، در او ندیدم. به حضرت عسکری علیه السلام عرض کردم: «آثاری از حمل، در او دیده نمی‌شود».

حضرت تبسمی کرد و فرمود: «ای عمه جان! ما جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله، در شکم، نگهداری نمی‌شویم. بلکه در پهلو قرار می‌گیریم».

هنگامی که تاریکی شب، همه‌جا را فراگرفت و حضرت عسکری علیه السلام و نرجس، هریک برای پرستش و راز و نیاز با پروردگار، به محراب خود رفتند، من هم مشغول خواندن نماز و دعا شدم و آنان به شب‌زنده‌داری پرداختند. ولی من خسته شدم؛ قدری می‌خوابیدم و قدری بلند می‌شدم و نماز می‌خواندم.

در اواخر شب، شنیدم که فریاد می‌زند: «طشتی بیاورید. طشت را آماده کردم و جلوی او گذاشتم. کودک متولد شد؛ همچون قرص ماه. بر ساعد دست راستش، نوشته بود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾. لحظه‌ای با خداوند، راز و نیاز کرد و بعد عطسه‌ای نمود و نام اوصیای پیش از خود را یک‌یک برد؛ تا به خودش رسید و برای دوستانش، فرج و گشایش را به دست خود، از خدا خواست. بعد بین من و او، تاریکی پیش آمد و او را ندیدم. به حضرت عسکری علیه السلام عرض کردم: «آقای من! این نوزاد گرامی در پیشگاه خداوند، کجا تشریف بردند و چه شد»؟

فرمود: «او را آن کسی گرفت که از تو، به او شایسته تر است».

من از جا حرکت کردم و به منزل رفتم و تا چهل روز، او را ندیدم. بعد که به منزل حضرت عسکری علیه السلام رفتم، کودکی دیدم که وسط اتاق حرکت می کند. صورتی نورانی تر و زیباتر از صورت او، ندیده و گفتاری، فصیح تر از سخنان او، نشنیده بودم و آهنگی نیز دلنشین تر از آوای او، به گوشم نخورده بود.

حضرت فرمود: «این، همان نوزاد گرامی در پیشگاه خداوند است». گفتم: «ای آقای من! این هنوز چهل روزه است و من او را به این وضع می بینم»؟

حضرت تبسمی کرد و فرمود: «ای عمه جان! مگر نمی دانی که ما جانشینان، در یک روز، به اندازه یک هفته دیگران و در یک هفته، به اندازه یک ماه دیگران و در یک ماه، به اندازه یک سال دیگران، رشد می کنیم.

من از جا حرکت کردم و سرش را بوسیدم و به منزل خود رفتم. بعد که برگشتم، او را ندیدم. پرسیدم: «من آن نوزاد گرامی را نمی بینم»؟ فرمود: «او را به کسی سپردم که مادر موسی علیه السلام، فرزندش را به او سپرد». سپس به خانه خود رفتم و هر چهل روز، یک مرتبه، او را می دیدم.

آن شب، شب هشتم شعبان سال ۲۵۷ هجری بود.<sup>۱</sup>

۱. دلائل الامامة، ص ۲۶۹؛ مدینه المعاجز، صص ۵۹۰، ۵۹۱ و ص ۶۰۳؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۳۴.



### روایت پنجم: تولد در نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه.ق

شیخ ابو جعفر طوسی، در کتاب «الغیبه»، از ابن ابی جید، از محمد بن حسن بن ولید، از صفار محمد بن حسن قمی، از ابو عبدالله مطهری، از حکیمه علیها السلام دختر حضرت امام محمد تقی علیها السلام، نقل می‌کند که فرمود:

حضرت عسکری علیها السلام، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵، به دنبال من فرستاد و فرمود: «عمه جان! امشب نزد ما افطار کن؛ زیرا خداوند متعال تو را به ولیّ و حجت خود بر خلقش و خلیفه بعد از من، خشنود خواهد ساخت».

حکیمه می‌گوید: من از این خبر، خیلی شاد شدم. فوری لباس‌هایم را پوشیدم و به منزل حضرت عسکری علیها السلام رفتم. حضرت، وسط اتاق نشسته و کنیزانش، اطراف او بودند. عرض کردم: «ای آقای من! آن جانشین شما، از کدام یک از این کنیزان می‌باشد؟» فرمود: از سوسن». من به سوی آنان نظر انداختم و کنیزی که نشانی از حمل در او دیده شود، غیر از سوسن ندیدم. شب فرا رسید. نماز مغرب و عشا را خواندم و غذا حاضر شد و افطار کردم. به همراه سوسن، به اتاقی رفتم و چرتی زدم و بیدار شدم و مرتب در فکر آن وعده‌ای بودم که حضرت عسکری علیها السلام فرموده بود. آن شب، پیش از وقت همیشگی هر شب که برای نماز بلند می‌شدم، از جا حرکت کردم و نماز شب را خواندم و به نماز وتر

رسیدم. به ناگاه، سوسن از خواب پرید و با اضطراب، از جا بلند شد و وضو گرفت و نماز شب را خواند و به نماز وتر رسید. من از وعده حضرت عسکری علیه السلام، به شک افتادم.

حضرت صدا زد: «شک نکن. در همین ساعت، آنچه را گفتم إن شاء الله خواهی دید». من از آن حضرت، خجالت کشیدم که چرا چنین شک و تردیدی به دل راه دادم و با همان حالت شرمندگی، به اتاق برگشتم. سوسن، نمازش را قطع کرده و با اضطراب و ناراحتی، از اتاق بیرون آمده بود و بر در اتاق او را دیدم و به او گفتم: «قربانت گردم! آیا دردی احساس می‌کنی؟»

گفت: «آری، عمه جان! درد سختی احساس می‌کنم».

گفتم: «تترس. بستر او را وسط اتاق گستردم و او را بر آن، نشاندم و خود در جایی نشستم که نوعاً کنار زنان در حال زایمان می‌نشینند. او دست مرا در چنگ گرفت و به شدت فشار داد. بعد ناله‌ای سرداد و شهادتین گفت. به دامان او نگاه کردم. در این هنگام ولی خدا را دیدم که روی بر زمین، به سجده افتاد. دست‌های او را گرفتم و روی زانو نشاندم. کودکی تمیز و شسته و پاک بود. حضرت عسکری علیه السلام صدا زد: «عمه جان! فرزندم را بیاور».

او را به حضرت دادم. زبانش را درآورد و بر دیدگانش کشید و او، چشمان خود را گشود. سپس در دهان او

## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

گذاشت و به سقف دهان او کشید. آن گاه در گوش او، اذان گفت و بر کف دست چپ خود، او را نشاند و ولیّ خدایا، به حالت نشسته، قرار گرفت. آن گاه حضرت، دست مبارک را بر سر او کشید و فرمود: «فرزندم! به قدرت خداوند سخن بگو».

ولیّ خدا فرمود: ﴿اعوذ بالله من الشيطان الرجيم \* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ \* وَ تُرِیْدُ اَنْ نَّمُنَّ عَلَی الَّذِیْنَ اسْتَضَعُّوْا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَیْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ \* وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ نُرِیْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا یَحْذَرُونَ﴾<sup>۱</sup>

بعد بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و بر یکایک امامان، درود فرستاد؛ تا به پدرش رسید.

حضرت عسکری علیه السلام او را به من داد و فرمود: «ای عمه! او را به مادرش برگردان تا دیدگانش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده خداوند، حق است. اما بیشتر مردم نمی دانند»<sup>۲</sup>.

من او را به مادرش برگرداندم؛ در حالی که تازه فجر صادق،

۱. قصص: ۵ و ۶ و اراده کردیم که بر کسانی که در روی زمین ضعیف نگه داشته شده اند منت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم و در روی زمین به آنها امکان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را که از آن می ترسیدند نشان دهیم.  
۲. این قسمت اقتباسی است از آیه شریفه قرآنی که در مورد حضرت موسی آمده است: ﴿فَرَدَدْنَاهُ اِلٰی اُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ﴾ (سوره قصص، ۱۳).

دمیده بود. نماز صبح را خواندم و تا طلوع خورشید، به تعقیبات مشغول بودم. آن گاه خدا حافظی کردم و به منزلم رفتم. بعد از سه روز، شوق دیدار ولیّ خدا، مرا به منزل آنان کشاند و ابتدا به همان اتاقی رفتم که سوسن در آنجا بود. هیچ نشانی ندیدم و هیچ صحبتی نشنیدم. نخواستم از کسی بپرسم. نزد حضرت عسکری علیه السلام رفتم و خجالت کشیدم که ابتدا چیزی بپرسم. حضرت خودش ابتدا به سخن کرد و فرمود: «ای عمه! در کنف حمایت و حفظ و پرده و غیب الهی خواهد بود؛ تا اینکه خداوند اجازه دهد. آن هنگام که من از دنیا رفتم و شیعیان مرا در حال اختلاف دیدی، به افراد ثقه و مطمئن آنان بگو و خبر بده. اما این راز نزد تو و آنان پوشیده باشد؛ زیرا خداوند، ولیّ خود را از مردم پنهان داشته است و او را هیچ کس نخواهد دید؛ تا اینکه جبرئیل جلوی اسب او بایستد و خداوند، به کاری که انجام شدنی است، فرمان دهد»<sup>۱</sup>.

### روایت ششم: نقل قول همسایگان امام هادی و عسکری علیه السلام

حسین بن حمدان خصیعی، در کتابش، از هارون بن مسلم و سعدان بصری و محمد بن احمد بغدادی و احمد بن اسحاق و سهل بن زیاد آدمی و عبدالله بن جعفر، از عده‌ای از اساتید و

۱. الغیبه، طوسی، ص ۱۴۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۷.

مشایخ مورد اطمینان حدیث که در همسایگی حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام زندگی می‌کردند، از قول آن دو بزرگوار، نقل کردند که فرمودند:

هنگامی که خداوند متعال می‌خواهد امامی را خلق کند، بارانی از آب‌های بهشت در آب «مُزن» می‌بارد و به داخل میوه‌های روی زمین می‌رود و حجت خدا در آن زمان، از آن می‌خورد. هرگاه در آنجایی که باید جایگزین و مستقر شود، استقرار یافت، چهل روز از آن می‌گذرد و صدایی می‌شنود. چهار ماه که گذشت، بر بازوی او نوشته می‌شود: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

بعد از آنکه متولد شد، ستونی از نور برای او، در هر روز، برپا می‌شود که در آن ستون، مردم و اعمال آنها را می‌نگرد و فرمان خداوند در آن ستون، نازل می‌شود و به هر جا رود، آن ستون در جلوی چشم آن حضرت است و به آن می‌نگرد.

حضرت عسکری علیه السلام فرمود که روزی از منزل خود، نزد عمه‌هایم رفتم. کنیزی از کنیزان آنها را که زینت‌داده شده و آراسته بود، دیدم. نام او نرجس بود. مدتی طولانی به او نگاه کردم. عمه‌ام پرسید: «آقای من! شما خیلی نگاه تند، به این کنیز کردی؟!»

حضرت فرمود: «نگاه من به او، از روی تعجب بود که خداوند در او چه اراده کرده و چه خیری در او نهاده است». گفت: «ای آقای من! فکر می‌کنم که او را می‌خواهید»؟

به او دستور دادم تا از پدرم اجازه بگیرد که او را به من بدهد. او نیز رفت و اجازه گرفت و حضرت هادی علیه السلام به او دستور داد که او را در اختیار من بگذارد و او هم نرجس را نزد من آورد.

حسین بن حمدان می‌گوید: «یکی از مشایخ و اساتید مورد اعتماد من، از قول حکیمه به من گفت: «وی به خدمت حضرت عسکری علیه السلام می‌رسید و مرتب از خداوند می‌خواست و دعا می‌کرد که خداوند، فرزندی به او عطا فرماید».

حکیمه علیه السلام می‌گوید: «روزی خدمت حضرت رفتم و همان دعای همیشه را تکرار کردم». حضرت فرمود: «آیا دعا نمی‌کنی که خداوند، همین امشب، آن فرزند را به من بدهد»؛ آن شب، هشتمین شب ماه شعبان سال ۲۵۷ بود. حضرت فرمود: «امشب افطار نزد ما باش». گفتم: «آقای من! این فرزند، از کدام یک از زن‌هاست»؟ فرمود: «از نرجس».

گفتم: «بین کنیزان شما، هیچ کدام را به اندازه او دوست نداشتیم و از همه، نزد من محبوب‌تر است. از

## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

جا حرکت کردم و نزد او رفتم و من هرگاه نزد او می‌رفتم، او خیلی به من احترام می‌گزارد. من خود را روی پای او انداختم و بوسیدم و نگذاشتم مثل همیشه، احترام بگزارد (کفش‌هایم را از پایم در بیاورد). او مرا بانوی خود خواند و من نیز با همین عنوان، با او صحبت کردم.

گفت: «فدایت شوم». من هم به او گفتم: «فدایت شوم من و تمام جهانیان». از این تعبیر من، ناراحت شد. گفتم: «تاراحت نشو. خداوند، به زودی همین امشب، به تو فرزندی خواهد داد که در دنیا و آخرت، آقا خواهد بود و او موجب شادی مؤمنان است». از این کلمات، خجالت کشید. او را کاملاً بررسی کردم؛ نشانی از بارداری در او ندیدم. به حضرت عسکری علیه السلام عرض کردم: «من نشانی از حمل در او نمی‌بینم».

حضرت تبسمی کرد و فرمود: «ما جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام حمل، وسط شکم قرار نمی‌گیریم. بلکه در قسمت پهلو هستیم و از قسمت رحم، بیرون نمی‌آییم. بلکه از قسمت ران راست مادرانمان، خارج می‌شویم؛ زیرا ما آن نور درخشان الهی هستیم که آلودگی، به ما نمی‌چسبد»<sup>۱</sup>.

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۶۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۳.

روایت هفتم: کرامتی از امام جواد علیه السلام

علي بن عبدالصمد، عن محمد بن أبي الحسن عن والده عن  
جعفر بن محمد الدوريسي عن والده عن الصدوق محمد  
ابن بابويه وأخبرني جدي عن والده عن جماعة من أصحابنا  
منهم السيد أبو البركات و علي بن محمد المعاذي و محمد  
ابن علي العمري و محمد بن ابراهيم بن ابراهيم بن عبدالله  
المدائني جميعاً عن الصدوق عن أبيه عن علي بن ابراهيم بن  
هاشم عن جده عن أبي نصر الهمداني قال: حدّثتني حكيمه  
بنت محمد بن علي بن موسى بن جعفر عمه أبي محمد الحسن  
ابن علي عليه السلام قالت: لما مات محمد بن علي الرضا عليه السلام أتيت  
زوجته أم عيسى بنت المأمون فعزّيتها ووجدتها شديد الحزن  
والجزع عليه تقتل نفسها بالبكاء والعيول فخفت عليها أن  
تتصدّع مراتها.

فبينما نحن في حديثه وكرمه ووصفه خلقه وما أعطاه الله تعالى  
من الشرف والإخلاص ومنحه من العزّ والكرامة إذ قالت  
أم عيسى: ألا أخبرك عنه بشيء عجيب وأمر جليل فوق  
الوصف والمقدار؟ قلت: وما ذاك؟ قالت: كنت أغار عليه  
كثيراً وأراقبه أبداً وربّما يسمعي الكلام فأشكو ذلك إلى أبي  
فيقول: يا بنية احتمليه فإنّه بضعة من رسول الله صلّى الله عليه وآله.



## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

فبینما أنا جالسة ذات يوم إذ دخلت عليّ جارية فسلمت عليّ فقلت: من أنت؟ فقالت: أنا جارية من ولد عمّار بن ياسر وأنا زوجة أبي جعفر محمد بن علي الرضا زوجك فدخمني من الغيرة ما لا أقدر على احتمال ذلك وهممت أن أخرج وأسبح في البلاد وكاد الشيطان يحملني على الإساءة اليها فكظمت غيظي وأحسنتم رفدها وكسوتها.

فلما خرجت من عندي المرأة نهضت ودخلت عليّ أبي أخبرته بالخبر وكان سكران لا يعقل فقال: يا غلام عليّ بالسيف فأتني به فركب وقال: والله لأقتلنّه فلما رأيت ذلك قلت: إنّنا لله إنّنا اليه راجعون ما صنعت بنفسي وبزوجي وجعلت ألطم حرّ وجهي فدخل عليه والدي وما زال يضربه بالسيف حتّى قطعه ثمّ خرج من عنده وخرجت هاربة من خلفه فلم أرقد ليلتي فلما ارتفع النهار أتيت أبي فقلت: أتندري ما صنعت البارحة؟ قال: وما صنعت؟ قلت: قتلت ابن الرضا فبرق عينه وغشي عليه ثمّ أفاق بعد حين وقال: ويلك ما تقولين قلت: نعم والله يا أبت دخلت عليه ولم تنزل تضربه بالسيف حتّى قتلته فاضطرب من ذلك اضطراباً شديداً وقال: عليّ بياسر الخادم، فجاء ياسر فنظر إليه المأمون وقال: ويلك ما هذا الذي تقول هذه ابنتي؟ قال: صدقت يا أمير المؤمنين فضرب بيده على صدره وخده وقال: إنّنا لله وإنّنا اليه

راجعون هلكننا بالله و عطينا وافتضحنا الى آخر الأبد ويلك  
يا ياسر فانظر ما الخبر والقصة عنه وعجل علي بالخبر فإن  
نفسى تكاد أن تخرج الساعة.

فخرج ياسر وأنا ألطم حَرَ وجهي فما كان بأسرع من أن  
رجع ياسر فقال: البشرى يا أمير المؤمنين قال: لك البشرى  
فما عندك؟ قال ياسر: دخلت عليه فإذا هو جالس وعليه  
قميص ودواج وهو يستاك فسلمت عليه وقلت: يابن رسول  
الله أحب أن تهب لي قميصك هذا أصلي فيه وأتبرك به وإنما  
أردت أن أنظر إليه وإلى جسده هل به أثر السيف فوالله كأنه  
العاج الذي مسه صفرة ما به أثر فبكى المأمون طويلاً وقال:  
ما بقي مع هذا شيء إن هذا العبرة للأولين والآخرين وقال:  
يا ياسر أما ركوبي إليه وأخذي السيف ودخولي عليه فيأتي  
ذاكر له وخروجي عنه فلا أذكر شيئاً غيره ولا أذكر أيضاً  
انصرافي إلى مجلسي فكيف كان أمرى وذهابي إليه لعنة الله على  
هذه الابنة لعناً وبيلاً تقدّم إليها وقل لها: يقول لك أبوك  
والله لئن جئتني بعد هذا اليوم وشكوت منه أو خرجت بغير  
إذنه لأنتقمنّ له منك ثمّ سر الى ابن الرضا وأبلغه عنّي  
السلام واحمل إليه عشرين ألف دينار وقدم إليه الشهري  
الذي ركبته البارحة ثمّ أمر بعد ذلك الهاشميين أن يدخلوا  
عليه بالسّلام ويسلموا عليه.

## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیہ السلام

قال یاسر: فأمرت لهم بذلك ودخلت أنا أيضاً معهم و سلّمت عليه وأبلغت التسليم ووضعت المال بين يديه وعرضت الشهري عليه فنظر إليه ساعة ثمّ تبسّم فقال: يا ياسر هكذا كان العهد بينه وبين أبي و بيني و بينه حتّى يهجم عليّ بالسيف أما علم أنّ لي ناصراً و حاجزاً يحجز بيني و بينه فقلت: يا سيّدّي يا بن رسول الله دع عنك هذا العتاب فو الله وحقّ جدّك رسول الله صلّى الله عليه وآله ما كان يعقل شيئاً من أمره و ما علم أين هو من أرض الله و قد نذر الله نذراً صادقاً و حلف أن لا يسكر بعد ذلك أبداً فإنّ ذلك من حبائل الشيطان فاذا أنت يا بن رسول الله أتيتّه فلا تذكر له شيئاً و لا تعاتبه على ما كان منه فقال عليه السلام: هكذا كان عزمي و رأيي والله.

ثم دعا بثيابه و لبس و نهض و قام معه الناس أجمعون حتّى دخل على المأمون فلما رآه قام إليه و ضمّه إلى صدره و رحّب به و لم يأذن لأحد في الدخول عليه و لم يزل يحدثه و يسامره فلما انقضى ذلك قال له أبو جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام: يا أمير المؤمنين؟ قال: لبيك و سعديك قال لك: عندي نصيحة فاقبلها قال المأمون: بالحمد و الشكر ثمّ قال: فما ذاك يا بن رسول الله؟ قال: أحبّ أن لا تخرج بالليل فإني لا آمن عليك هذا الخلق المنكوس و عندي عقد تحصن به نفسك و تحترز به عن الشرور و البلايا و المكاره و الآفات و العاهات كما

أنقذني الله منك البارحة ولو لقيت به جيوش الروم والترك  
واجتمع عليك و على غلبتك أهل الأرض جميعاً ما تهباً لهم  
منك شيء باذن الله الجبار وإن أحببت بعثت به اليك لتحترز  
به من جميع ما ذكرت لك قال: نعم فاكتب ذلك بخطك  
وابعته إلى قال عليه السلام: نعم.

قال ياسر: فلما أصبح أبو جعفر عليه السلام بعث إلى فدعاني فلما سرت  
إليه و جلست بين يديه دعا برقّ ظبي من ظبي [ارض] تهامة  
ثمّ كتب بخطه هذا العقد ثم قال: يا ياسر احمل هذا الى  
أمير المؤمنين وقل حتّى يصاغ له قصبه من فضة منقوش عليه  
ما أذكره بعد فاذا أراد شدّه على عضده فليشدّه على عضد  
الأيمن وليتوضأ وضوءاً حسناً سابغاً وليصلّ أربع ركعات  
يقرأ في كلّ ركعة فاتحة الكتاب وسبع مرّات آية الكرسي و  
سبع مرّات شهد الله وسبع مرّات والشمس ضحاها و سبع  
مرّات والليل إذا يغشى و سبع مرّات قل هو الله أحد فإذا  
فرغ منها فليشدّه على عضده الأيمن عند الشدائد والنوائب  
بحول الله وقوته و كل شيء يخافه و يحذره و ينبغي أن لا يكون  
طلوع القمر في برج العقرب ولو أنه غزا أهل الروم وملكهم  
لغلبهم باذن الله و بركة هذا الحرز الحديث.<sup>١</sup>

١. مهج الدعوات، صص ٨٩ - ٩٤؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، صص ٩٥ - ٩٨ و ج ٩٤، صص ٣٥٤ - ٣٥٧.

## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین [بن موسی ابن بابویه] قمی قدس الله روحه گفت: پدرم نقل کرد از علی بن ابراهیم بن هاشم و او، از جدش و او، از ابونصر همدانی و او از حکیمه خاتون، دختر امام محمد بن علی ابن موسی بن جعفر، عمه ابومحمد حسن بن علی علیه السلام که چنین گفت:

هنگامی که امام محمد بن علی علیه السلام در گذشت، نزد همسرش ام‌عیسی، دختر مأمون، رفتم و به او تسلیت گفتم. دیدم به شدت اندوهگین است و بر فقدان آن بزرگوار، چنان بی تابی و گریه و زاری می‌کند که نزدیک است خود را تبه سازد. ترسیدم زهره‌اش بترکد.

درحالی که ما درباره صفات پسندیده و جوانمردی و خوبی‌های نیک آن حضرت و شرافت و پاکی و بی‌ریایی و ارجمندی‌ها و امور خارق‌العاده‌ای که خداوند بزرگ به وی، مرحمت فرموده بود، سخن می‌گفتیم، ام‌عیسی گفت: «آیا مایلی خاطره شگفت‌انگیزی را از آن جناب، برایت بازگو کنم که به تعریف و اندازه ننگجد؟» گفتم: «آری! آن چیست؟» گفت: همواره از او مراقبت می‌کردم که مبادا همسر دیگری بگیرد. چه بسا از گوشه و کنار، سخنانی به گوشم می‌رسید و به پدرم شکایت می‌نمودم و پدرم در پاسخ می‌گفت: بردبار باش؛ زیرا او پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله است. روزی نشسته بودم که دختری نزدم آمد و سلام کرد. گفتم: «کیستی؟»

گفت: «از فرزندان عمّار یاسر و همسر ابو جعفر محمد ابن علی علیه السلام، همسر تو، می باشم». از شنیدن این سخن، به اندازه‌ای ناراحت شدم که خواستم سر به بیابان نهم. شیطان به قدری مرا وسوسه کرد که نزدیک بود آن زن را آزار دهم. ولی با این همه، خشم خود را فرو خوردم و به او خوش آمد گفتم و نوازشش کردم و به او خلعت دادم.

هنگامی که زن بیرون رفت، نزد پدرم شتافتم و جریان را به او گزارش دادم. او که در آن وقت، بر اثر مستی، عقلش را از دست داده بود، به غلامی که پیش رویش قرار داشت، گفت: «شمشیر را بیاور». غلام اطاعت کرد. پدرم بر مرکب نشست و گفت: «به خدا سوگند! می‌روم و او را می کشم».

از دیدن این صحنه، آیه **﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾** را خواندم و با خود گفتم: «این چه بلایی بود که بر سر خود و شوهرم آوردم؟! و به صورت خود، سیلی زدم.

[به دنبال پدرم رفتم] تا اینکه داخل اتاقی شد که امام در آنجا بود. با شمشیر به او حمله‌ور شد و به اندازه‌ای ضربات پی در پی به ایشان زد که بدن، تکه تکه شد و سپس بیرون آمد. من از پشت سر پدرم گریختم و سرتاسر آن شب، خواب از چشمم رבוده شد.

هنگامی که صبح شد و قسمتی از روز گذشت، نزد پدرم رفتم و گفتم: «می‌دانی دیشب چه کردی؟» گفت:

## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

«نه». گفتم: «پسر امام رضا علیه السلام را کشتی». با شنیدن این خبر، از چشمان پدرم برقی جهید و بی‌هوش شد. پس از مدتی که به هوش آمد، رو به من کرد و گفت: «وای بر تو! چه می‌گویی؟» گفتم: «همان که گفتم و شنیدی. به خدا سوگند! رفتی و آن‌قدر شمشیر بر پیکرش زدی، تا کشته شد».

در حالی که وحشت سرپایش را فرا گرفته بود، گفت: «به یاسر خادم، بگو بیاید». او را صدا زدم. وقتی آمد، نگاه تندی به او کرد و گفت: «وای بر تو! این چه می‌گویند؟» یاسر گفت: «راست گفته است». مأمون درحالی که بر صورت و سینه خویش می‌کوفت، گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!» تا قیامت میان مردم، رسوا و نابود شدیم! وای بر تو ای یاسر! برو و ببین چه خبر شده و حال آن حضرت، چگونه است و هرچه زودتر، نتیجه را به من خبر ده که نزدیک است جان از کالبدم، بیرون رود».

یاسر خارج شد و من هم به صورت خود می‌زدم. طولی نکشید که برگشت و گفت: «امیر! تو را بشارت باد!» پدرم گفت: «چه خبر؟» گفت: وقتی خدمت ایشان رسیدم، دیدم نشسته است و پیراهنی در بردارد و رواندازی نیز روی خود کشیده است و مسواک می‌زند. سلام کردم و گفتم: «خواهش می‌کنم این پیراهنی را که در بردارید، به من بدهید؛ تا با آن نماز بخوانم و

آن را برای خود، مایه خیر و برکت قرار دهم». هدفم از این درخواست آن بود که وقت برهنه شدن، او را خوب ببینم که آیا زخمی یا جای ضربه شمشیری بر پیکرش، وجود دارد یا نه؟ فرمود: «نه. بلکه پیراهنی بهتر از این، به تو می‌دهم». عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! غیر از این را نمی‌خواهم». آن را از تنش بیرون آورد و من هم به بدنش نگریستم که آیا اثری از زخم شمشیر دارد یا خیر؟ به خدا سوگند! بدن مقدس او همانند عاج سپید بود که مایل به زردی باشد و کوچک‌ترین نشانه‌ای از زخم شمشیر و غیر آن، بر پیکرش وجود نداشت.

مأمون پس از شنیدن این گزارش، گریه زیادی کرد و گفت: «این حادثه بی‌نظیری است و برای همه جهانیان، از پیشینیان و آیندگان، پندی خواهد بود». سپس به یاسر گفت: «سوار شدن و برداشتن شمشیر و داخل شدن خود را به یاد دارم. ولی کیفیت بازگشتم و کارهایم در آنجا را به خاطر ندارم. نمی‌دانم چرا چنین شد که به آن حضرت، حمله‌ور شدم؟! لعنت خدا بر این دخترم باد! همین حالا پیش دخترم می‌روی و به او می‌گویی: پدرت به تو گفته است: به خدا قسم! اگر بعد از این از حضرت جواد علیه السلام شکایت کنی یا بدون اجازه آن بزرگوار از خانه بیرون آیی، انتقام او را از تو خواهم گرفت. پس از رساندن این پیام، خدمت پسر



## فصل دوم: روایات حکیمه خاتون علیها السلام

امام رضا علیه السلام می‌روی و سلام مرا به او می‌رسانی و مبلغ بیست هزار دینار، به همراه اسبی را که دیشب سوار شدم، به او تقدیم می‌کنی. آن‌گاه به همه هاشمیان دستور می‌دهی که برای سلام دادن بر او، به محضرش بروند و بر او، سلام کنند».

یاسر گفت: دستور مأمون را اجرا و هاشمیان را جمع کردم و همراه آنان، به خدمتش شرفیاب شدیم. سلام کردم و سلام مأمون را هم ابلاغ نمودم و آن مبلغ را به همراه اسبی که شهری بود، به خدمتش تقدیم داشتم. لحظه‌ای به آن نگریست و سپس لبخندی زد و فرمود: «آیا آن عهد و پیمانی که میان من و او و بین پدرم و وی بود، این بود که با شمشیر به من، حمله‌ور شود؟! آیا نمی‌دانند که یاور و نگهبانی دارم که جلوی او را می‌گیرد»؟!

گفتم: ای آقای من! ای پسر رسول خدا! مأمون چنان مست بود که نمی‌دانست چه می‌کند و در کدام نقطه از زمین است و به‌راستی برای خدا، نذر کرده و سوگند خورده است که بعد از این، دیگر هرگز به چیز مست‌کننده‌ای نزدیک نشود؛ چون مستی از دام‌های ابلیس است. خواهش می‌کنم وقتی نزد او رفتید، از این بابت، با وی سخن نگویید و تندی نکنید».

آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند که تصمیم و نظر خودم نیز، همین بود». آن‌گاه فرمود تا لباس‌هایش را

آوردند. پوشید و برخاست و مردم همگی با ایشان، راه افتادند؛ تا به نزد مأمون آمدند. چون آن حضرت را دید، برخاست و او را در آغوش کشید و به سینه چسباند و خوشامد گفت و دستور داد هیچ کس وارد نشود و همواره با آن جناب، از هر دری سخن می‌گفت. در پایان جلسه، امام فرمود: «مأمون!» گفت: «بله». فرمود: «می‌خواهم یک پندت دهم؛ آن را بپذیر» گفت: «با کمال سپاسگزاری، آن را می‌پذیرم». فرمود: «دوست دارم شب بیرون نروی؛ چون من به این خلق نگون‌سار، بر تو اطمینانی ندارم. من دعایی دارم؛ خود را به آن متحصن ساز و به سبب آن، خود را از بدی‌ها و بلاها و ناگواری‌ها و آسیب‌ها، نگهدار؛ همچنان که خداوند، مرا دیشب، از گزند تو نگاه داشت. اگر با سپاه روم و ترک، برخورد کنی و تمامی آنان با همگی اهل زمین، مقابل تو متحد شوند، به اذن خداوند قاهر قادر، نخواهند توانست آسیبی به تو، وارد سازند. اگر می‌خواهی، برایت بفرستم تا از همه آن چیزها که گفتم، ایمن گردی». گفت: «بلی! به خط خود بنویس و برایم بفرست». آن حضرت پذیرفت.

فردا صبح، ابو جعفر علیه السلام مرا احضار کرد. چون به خدمتش رسیدم و در پیشگاهش قرار گرفتم، فرمود پوست آهویی را که از سرزمین تهامه، گرفته شده بود، آوردند. بعد به خط خود، این عقد را نوشت و بعد فرمود:

«این را به امیر بده و به او بگو برای آن، لوله‌ای از نقره بسازد و آنچه را بعد از این خواهیم گفت، بر آن حک کند و چون خواست بر بازو ببندد، به بازوی راست خود ببندد و وضوی کامل بسازد و چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت، حمد یک مرتبه و آیت الکرسی و آیه «شَهِدَ اللَّهُ...»<sup>۱</sup> و سوره‌های «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى...» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ...»<sup>۲</sup> را هفت مرتبه بخواند و چون نمازش به پایان رسید، بر بازوی راست خود ببندد که در سختی‌ها و تنگناها، به حول و قوه الهی، از هرچه می‌ترسد و گریزان است، سالم می‌ماند و باید در وقت بستن آن به بازو، قمر در برج عقرب، طلوع نکرده باشد و اگر با رومیان یا پادشاهان پیکار کند، به برکت این حرز، بر آنها چیره گردد»<sup>۲</sup>.

۱. آل عمران: ۱۹.

۲. آداب سفر در فرهنگ نیایش (ترجمه الأمان)، ابن طاووس، ص ۱۷۲.



## فصل سوم: راویان حکیمه خاتون علیها السلام

چنان‌که در روایات حکیمه خاتون علیها السلام اشاره شد، احادیث حکیمه علیها السلام در کتب معتبر شیعه، از جمله کتب اربعه، نقل شده است. اخبار او در جوامع روایی شیعه، بیشتر به میلاد حضرت مهدی علیه السلام اختصاص دارد که خود ایشان، شاهد آن بوده است. ایشان پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام واسطه بین مردم و امام عصر علیه السلام بوده و در واقع نقش سفیر آن حضرت را داشته است.<sup>۱</sup> از کسانی که از این بانو روایت کرده‌اند، احمد بن ابراهیم، متوفای بعد از سال ۲۶۲ هـ.ق، موسی بن محمد بن قاسم ابن حمزة بن امام موسی کاظم علیه السلام، محمد ابن عثمان بن سعید عمری، متوفای ۳۰۵ هـ.ق، محمد بن عبدالله طهوی، محمد بن

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۲، صص ۷۹ و ۸۰؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۵۷۵؛ تراجم اعلام النساء، صص ۲۲ و ۲۳.

قاسم علوی، بشر بن سلیمان نخاس، ابو نصر همدانی، ابو حامد مراغی، اسماعیل حسنی، عقبه خادم، محمد بن ابراهیم جعفری، حکیمه دختر موسی بن عبدالله حسنی و محمد بن علی بن بلال هستند که به روایات آنان، اشاره شد. در اینجا به شرح حال روایان حکیمه خاتون علیها السلام و نظر علمای رجال و حدیث، درباره آنان می‌پردازیم؛ تا معلوم شود که این بانوی بافضیلت، از چه موقعیتی نزد روایان، برخوردار بوده است.

### موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن امام موسی کاظم علیه السلام

وی از بزرگان امامیه<sup>۱</sup> و سیدی محترم بود. نام او را هیچ‌یک از علمای رجال در کتابشان، ذکر ننموده‌اند.<sup>۲</sup> با این حال، از او دو روایت در کتب روایی و حدیثی شیعه، ثبت شده است که یکی از آنها، درباره میلاد امام زمان علیه السلام است که از حکیمه علیها السلام، دختر امام جواد علیه السلام، نقل می‌کند<sup>۳</sup> و روایت دیگر، درباره نشانه‌هایی از اعجاز حضرت عیسی بن مریم علیها السلام است.<sup>۴</sup>



۱. دائرة المعارف الشیعیة العامه، ج ۱۷، ص ۴۸۸.

۲. مستدرکات رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۱۲.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۴؛ الغیبه، طوسی، صص ۲۳۴ و ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۵۱.

۴. الثاقب فی المناقب، ص ۲۰۳ باب بیان آیات روح الله عیسی بن مریم علیها السلام.

«ابوعبدالله حسین بن رزق الله»، تنها کسی است که از موسی ابن محمد، روایت میلاد امام زمان علیه السلام را شنیده و «محمد بن یحیی العطار» نیز از او، روایت نقل کرده است<sup>۱</sup> که جز نامی در روایات، به شرح حال آنان در کتب رجال، برنخوردیم.<sup>۲</sup> از آنجایی که این روایت را محمد بن حسن ولید، از محمد ابن یحیی عطار، از حسین بن رزق الله نقل کرده است و با توجه به اینکه ابوجعفر محمد بن یحیی عطار، از ثقات محدثان شیعه و از مشایخ شیخ کلینی علیه السلام است و در سلسله اسناد ۵۸ روایت قرار دارد،<sup>۳</sup> از این روایت موسی بن محمد، مورد اطمینان بوده و جزء روایات صحیحه است.

موسی بن محمد، دو فرزند به اسامی علی و محمد داشته است که اولی، بنا به گفته ابوالحسن عمری نسابه، در «برومقان» سکونت داشته است و نسل او نیز در طبرستان بودند.<sup>۴</sup> اما دیگری، ابوجعفر محمد بن موسی است که در خدمت

۱. اعلام الوری، صص ۲۱۴ و ۴۱۸؛ اثبات الهداء، ج ۵، ص ۲۰؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۸؛ ریاض الابرار، ج ۳، ص ۱۲؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۰؛ مجموعه نفیسه، ص ۳۴۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۵۰؛ حلیة الابرار، ج ۶، ص ۱۵۲.
۲. الموسوعة الرجالية المیسره، صص ۱۵۴، ۴۵۹ و ۴۸۲؛ المحدثون من آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۲۲.
۳. رجال الطوسی، الموسوعة الرجالية المیسره، ص ۴۳۹؛ رجال النجاشی، ص ۳۵۳.
۴. المجدی، ص ۱۱۷؛ الشجرة المبارکة، ص ۱۱۱.

پادشاهان سامانی، در خراسان بود و با کُتاب و وزرای آنان معاشرت داشت. گفتنی است که از او، اشعاری به یادگار مانده است. «بدیع الزمان همدانی» نیز در وصف او، سروده‌ای دارد که به شرح ذیل است:

اناضي اعتقادي لك سبي رافضي في ولائك  
فان اشتغلت بها ولاء فلست أغفل عن أولئك  
ابن الفواطم والعواتك والارائك و الترائك  
اناحائك ان لم اكن عبداً لعبدك و ابن حائك

«ابوالفتح بستی» نیز درباره سید محمد بن موسی، چنین

می‌سراید:

انا للسیّد الشریف غلام حیث ما کان فلیبلغ سلامی  
و اذا كنت للشریف غلاماً فأنا الحرّ و الزمان غلامی

«عبدالرزاق کمونه»، او را از نقبای اشراف طوس، یاد می‌کند.<sup>۲</sup> بر این اساس، برخی از پژوهشگران، قبر وی را «کاخک» گناباد می‌دانند که به اشتباه، به محمد بن موسی بن جعفر علیه السلام و برادر امام رضا علیه السلام، مشهور است.<sup>۳</sup>

۱. عمدة الطالب، ص ۲۸۰؛ النفحة العنبریه، ص ۹۴؛ الفصول الفخریه، ص ۱۶۶.

۲. موارد الاتحاف فی نقباء الاشراف، ج ۲، ص ۲۷.

۳. علی بن حمزه، ص ۸۵.



### پدر بزرگوار

محمد بن قاسم بن حمزة بن امام موسی کاظم علیه السلام، از روایان احادیث<sup>۱</sup> و از سادات جلیل القدر و از بزرگان موسوی در عصر خود بود. او ملقب به «اعرابی» است.<sup>۲</sup> بدان سبب او را به این لقب خوانده‌اند که در بادیه، تولد یافت و با اعراب، زندگی نمود و با آنها، معاشرت داشت.<sup>۳</sup> وی از جمله کسانی است که از حکیمه خاتون علیها السلام روایت نقل نموده است.

علامه نسابه ضامن بن شدقم، از اعلام قرن یازدهم هجری، درباره وی می‌نویسد: «کان فی نهایة الکرم و السخا و المروة و الشهامة و الفراسة و الشجاعة»<sup>۴</sup>؛ «او در نهایت کرم، بخشندگی، مردانگی، شهامت، بردباری و شجاعت بود».

علمای انساب، تعداد فرزندان معقب (نسل‌دار) سید محمد اعرابی را شش تن، برشمرده‌اند که همه آنان، از بزرگان سادات موسوی و مشاهیر خاندان امام موسی کاظم علیه السلام، به‌شمار می‌آیند. از آنجایی که بیشتر این بزرگان و فرزندان آنان، در خراسان، طبرستان، هرات و آمل، می‌زیسته‌اند، به شرح حال آنان و فرزندان و نوادگان آنها، اشاره می‌شود.

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۴۶۳؛ دلائل الامامة، ص ۴۹۹.

۲. الشجرة المباركة، ص ۱۰۹.

۳. مزارات شیروان، ص ۱۴۷.

۴. تحفة الازهار، ج ۳، ص ۳۲۳.

### تعداد فرزندان محمد اعرابی

علمای انساب، اتفاق نظر دارند که سید محمد اعرابی، دارای شش فرزند می‌باشد که اسامی آنان، این چنین است:

۱. احمد ابوعلی الاسود: احمد، همچون پدرش، دارای پوست سیاه بود. از این‌رو به احمد اسود، لقب گرفت. او سیدی جلیل‌القدر، بزرگوار، و دانشمندی عالی‌مقام و سرپرست سادات طوس بود و منصب نقابت سادات آنجا را برعهده داشت و نزد همگان، از احترام بسیاری برخوردار بود.<sup>۱</sup>

وی، دارای سه فرزند، به اسامی ذیل است که جملگی، از بزرگان سادات، به شمار می‌آیند:

الف) موسی ابوالحسین: او نقابت سادات طوس را پس از پدر، عهده‌دار بود. وی سیدی بسیار جلیل‌القدر، عظیم‌الشان و بزرگوار بود.

ب) مهدی: در خراسان می‌زیسته است و نسلش در ابیورد (درگز)، سکونت داشته‌اند.

ج) محمد ابوجعفر: او به هرات، مهاجرت کرد و از بزرگان سادات آنجا بود.<sup>۲</sup>

۱. الشجرة المباركة، ص ۱۰۹.

۲. تحفة الازهار، ج ۳، ص ۳۲۳: الفخری، ص ۲۰: عمدة الطالب، ص ۲۵۸: الشجرة الطیبه، ج ۲، صص ۴ و ۵.

برخی از فرزندان و نوادگان این سه تن، از شخصیت‌های بزرگ تاریخ اسلام و شیعه و از نقبای عالی مقام خراسان، به‌شمار می‌آیند که در اینجا، به اسامی آنان، فهرست‌وار، اشاره می‌کنیم:

ابویعلی محمد و ابو عبدالله حسین، فرزندان اسماعیل بن احمد امیرجعة (امیر کوچک) بن محمد ابی جعفر بن احمد ابی علی الاسود که از بزرگان سادات هرات بودند.<sup>۱</sup>

ابوطالب محمد الداعی بن ناصر بن محمد ابی جعفر بن احمد ابی علی الاسود که از طوس، به شهر ری، مهاجرت کرد.<sup>۲</sup>

ابو ابراهیم بن محمد بن اسماعیل بن احمد امیرجعة بن محمد ابی جعفر بن احمد ابی علی الاسود که نقابت طوس را برعهده داشت و دارای دو فرزند، به اسامی سید اجل جمال الدین ابراهیم و کمال الدین علی بود که از بزرگان سادات مشهد و طوس، به‌شمار می‌رفتند.<sup>۳</sup>

۲. عبدالله ابو محمد: به سبب سکونتش در «جرجان»، به عبدالله جرجانی، ملقب شد و مکنّا به ابوزینب بود.<sup>۴</sup> او یک

۱. لباب الانساب، ج ۲، ص ۵۹۶.

۲. منتقلة الطالبيه، صص ۱۵۹ و ۳۳۷.

۳. الفخری، ص ۲۰؛ الشجرة المبارکة، ص ۱۱؛ لباب الانساب، ج ۲، ص ۵۹۷؛ تحفة الازهار، ج ۳، ص ۳۲۴؛ موارد الاتحاف، ج ۲، ص ۲۷.

۴. الشجرة المبارکة، ص ۱۰۹.

فرزند، به نام ابو عبدالله حسین داشت که از وی، ابو جعفر محمد دندانی، به وجود آمد.<sup>۱</sup> نسل او را در ازجان و فارس، نوشته‌اند.<sup>۲</sup> آرامگاه امامزاده عبدالله، وسط شهر گرگان است که امروزه به یکی از زیارتگاه‌های دسته اول کشور، تبدیل شده است.

۳. موسی: چنانکه گذشت، وی از روایان احادیث است. برایش، نسل کمی در طبرستان نوشته‌اند.<sup>۳</sup>

۴. قاسم: او در هرات سکونت داشت و دارای یک فرزند، به نام علی بود که از او نیز حسن و حسین، به وجود آمدند.<sup>۴</sup> برخی نوشته‌اند علی بن قاسم بن محمد اعرابی ساکن آمل بوده است.<sup>۵</sup>

۵. علی: او در هرات سکونت داشت<sup>۶</sup> و دارای یک فرزند، به نام حسن بود که نسلش در طبرستان است.<sup>۷</sup> او همان است که در روستای «سنگ‌بن» شهرستان ساری، مدفون و دارای گنبد و بارگاه مجللی است.



۱. تهذیب الانساب، ص ۱۶۹؛ لباب الانساب، ج ۲، ص ۵۹۶.

۲. الشجرة المباركة، ص ۱۱۱.

۳. همان.

۴. الفخری، ص ۲۰؛ الشجرة المباركة، ص ۱۱۱.

۵. تهذیب الانساب، ص ۱۶۹.

۶. منتقلة، الطالیبه، ص ۳۵۰؛ الفخری، ص ۲۰؛ تحفة الازهار، ج ۳، ص ۳۲۳.

۷. الشجرة المباركة، ص ۱۱۱.

۶. عباس ابوالفضل الاسود: وی از محدثان بزرگ شیعه و ناقل و راوی تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم قمی علیه السلام، متوفای ۳۲۷ هـ.ق است.<sup>۱</sup> شرح حالش، در کتاب مستقلى به نام «بارگاه آزادگله»، به نگارش در آمده است.

### آرامگاه منسوب به محمد اعرابی در اردبیل

از تاریخ تولد و وفات سید محمد اعرابی، در منابع موجود، ذکری به میان نیامده است.

در منطقه «کلخوران» و در شمال غربی بقعه سید امین الدین جبرائیل، پدر شیخ صفی الدین اردبیلی، جد سلاطین صفوی، بقعه‌ای قرار دارد که از دیرباز، به بقعه سید محمد اعرابی، جد پانزدهم شیخ صفی الدین اردبیلی مشهور بوده است. این بنا دقیقاً رو به روی مقبره عوض الخواص، پسر فیروزشاه زرین کلاه، قرار گرفته که دارای گنبد آجری مربع شکلی است که روی سنگ قبر او، جمله «هذا مرقد سید محمد اعرابی»، قید شده است. این بقعه از آثار به جا مانده دوره صفویه است که سالیان بعد، تعمیراتی در آن صورت گرفته است.<sup>۲</sup>

۱. بارگاه آزادگله، ص ۴۲.

۲. نگاهی به آثار و ابنیه تاریخی اردبیل، ص ۱۲۷.

### قاسم بن حمزه، جد موسی بن محمد

قاسم بن حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام مکتبا به ابو محمد<sup>۱</sup> و معروف به قاسم اعرابی است.<sup>۲</sup> مادرش ام ولد (کنیز) بود<sup>۳</sup> و فرزندان او، در هرات، طبرستان و خراسان و ری، پراکنده بودند.<sup>۴</sup>

### کیفیت شهادت و محل دفن قاسم

از مهاجرت قاسم بن حمزه بن موسی علیه السلام به ایران، در هیچ یک از کتب انساب گذشته، ذکری به میان نیامده است. تنها علامه نسابة، ضامن بن شدقم، در کتاب «تحفة الازهار» می نویسد:

متمسکاً بنهج آبائه الکرام معلناً بمذهب اجداده علیهم السلام مبرهنماً  
بما ورد عن النبي صلی الله علیه و آله فبلغ امره احمد بن محمد بن المعتصم  
بالله العباسی فامر بقتله فانهمز خائفاً و جلا الى اصفهان فلزموا  
بائره فوجدوه مع ابن اخیه حمزة نائمین فی قرية اشترجان من  
توابع اصفهان، فقتلوهما نیاماً لیوم (السبت ۱۶ شهر رجب)  
سنة ۲۵۵هـ. ق و قبرهما مشهور بزار.<sup>۵</sup>



۱. تحفة الازهار، ج ۳، ص ۳۲۳؛ سراج الانساب، ص ۷۶.

۲. المجدی، ص ۱۱۷؛ الفصول الفخریه، ص ۱۴۱.

۳. سراج الانساب، صص ۷۶ و ۷۷؛ المشجر الکشاف، ج ۱، ص ۱۳۳؛ الفخری، صص ۱۹ و ۲۰؛ الاصلی، ص ۱۸۱.

۴. امامزادگان ری، ج ۱، ص ۳۶۴؛ ستاره شیراز، ص ۳۸۲.

۵. تحفة الازهار، ج ۳، ص ۳۲۳.

ابومحمد قاسم، سیدی جلیل القدر، عظیم الشان و بلندجایگاه بود. او متمسک به روش پدران بزرگوارش، قدم برمی داشت و مذهب اجدادش را آشکارا بیان و اعلام می نمود و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده بود، درباره امامت ائمه علیهم السلام، آشکارا بیان می کرد؛ تا اینکه گزارش او را به خلیفه، معتصم بالله عباسی دادند و او نیز، دستور کشتن وی را صادر کرد.

قاسم، به اصفهان گریخت و بعد از رفتن او، پا به پای وی رفتند (تعقیب کردند) و او را با پسر برادرش، حمزه در قریه «اشترجان»، از توابع اصفهان، در حال خواب پیدا کردند و آن دو را در روز شنبه ۱۶ رجب<sup>۱</sup> سال ۲۵۵ ه. ق به شهادت رساندند و قبر آنان، مشهور و زیارتگاه است.

«سید عبدالرزاق کمونه»، همین نقل قول را از علامه نسابه، ضامن بن شدقم، در کتابش می آورد و می نویسد:

ابن شدقم در تحفة الازهار می گوید: احمد بن محمد معتصم، فرمان قتل قاسم را صادر کرد. پس قاسم به اصفهان گریخت و بعد از رفتن او، پا به پای او رفتند و او را با پسر برادرش، حمزه، در قریه اشترجان، از توابع اصفهان، در حال خواب پیدا کردند. این جریان در سال ۲۵۰ ه. ق روی داد و قبر آن دو امامزاده، مشهور و زیارتگاه

۱. در نسخه های چاپی اشاره ای به روز و ماه وفات و شهادت ایشان نشده و این تاریخ از نسخه معتبر دیگر اخذ شده است.

است. مؤلف می‌گوید: «حمزة بن حمزة بن موسی  
الکاظم علیه السلام، دو پسر، به نام اسماعیل و علی داشته است  
که ابن شدقم، ذکر نکرده است کدام‌یک از آن دو، با  
عموی خود، قاسم، همراه بودند و من جز ابن شدقم،  
کسی از علمای نسب را ندیدم که مطلب بالا را یاد  
کرده باشد. والله اعلم»<sup>۱</sup>.

با اینکه ضامن بن شدقم، سال شهادت را ۲۵۵ هـ. ق. نوشته،  
دانشمند نسب‌شناس، کمونه، در نقل قول، سال ۲۵۰ هـ. ق. نوشته  
است که گویا به‌طور مستقیم، کتاب تحفة الأزهار را ندیده و از آن  
نقل نکرده است یا اینکه وی این تاریخ را مطابق سال حکمرانی  
خلیفه عباسی معتصم ندانسته است. از این رو پنج سال آخر آن را  
کسر کرده یا اینکه نسخه دیگری از کتاب تحفة الأزهار، در دست  
داشته است. از طرفی، در همان کتاب، اشاره به همراهی علی بن  
حمزة بن علی بن حمزة بن موسی علیه السلام با قاسم بن حمزه علیه السلام شده  
است که تشویشی در عبارت آن وجود دارد که ما در کتاب علی بن  
حمزه علیه السلام، به آن اشاره کردیم.

در خور تأمل و سؤال است که خفتگان در مزار اشترجان، به  
قاسم و حمزه، شهرت دارند؛ در حالی که مرحوم کمونه، علی  
ابن حمزة بن حمزة بن موسی علیه السلام و عمویش، حضرت قاسم

۱. مشاهد العترة الطاهرة، ص ۱۳؛ آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر، ص ۲۸.



اعرابی بن حمزة بن موسی عليه السلام را خفته در این مزار می‌داند و این دو مطلب، با یکدیگر سازگار نیست. گویا علی بن حمزة ابن حمزة بن موسی عليه السلام، به سبب داشتن فرزندی به نام حمزة، مکنّا به ابو حمزه بود.<sup>۱</sup> از آنجایی که عرب، کنیه را برای تعظیم و احترام ذکر می‌نماید، به احتمال قوی، بقعه کنونی در اشترجان، به قاسم و ابو حمزه علی شهرت داشته است. ولی بر اثر مرور زمان، کلمه «ابو»، از ابوحمزه حذف شده و این توهم، به وجود آمده است.

به هرحال، هم‌اکنون مزار حضرت علی بن حمزة بن حمزة ابن موسی عليه السلام و قاسم بن حمزة بن موسی عليه السلام، در قریه اشترجان، از توابع شهرستان فلاورجان استان اصفهان، دارای گنبد و بارگاه باشکوهی است که آن را هیئت امنای آنجا، اداره می‌کند.<sup>۲</sup>

### تعداد فرزندان قاسم

علامه نسابه، ابونصر بخاری، متوفای ۳۴۱ ه.ق، تعداد فرزندان قاسم را سه تن، به اسامی محمد اعرابی، علی و حسن، ذکر می‌کند.<sup>۳</sup> شیخ الشرف عیبدلی نسابه، از دانشوران قرن پنجم هجری، علی

۱. الشجرة المبارکة، ص ۱۱۲.

۲. فهرست امامزاده‌ها و اماکن متبرکه فلاورجان، امامزاده محسن، ص ۱۵۵.

۳. سرالسلسله العلویه، ص ۴۱؛ معالم الانساب، ص ۱۴۹.

ابن قاسم را ساکن شهر ری دانسته و در آنجا برای وی، فرزندان نیز قائل شده است. او همچنین می نویسد که قاسم، فرزند دیگری، به نام احمد داشته که در «هرات» بوده است. با وجود این، او نسل قاسم را در طبرستان و خراسان، ذکر می نماید.<sup>۱</sup>

علامه نسابه ابن طقطقی، تداوم نسل قاسم بن حمزه را از دو فرزند او، محمد اعرابی و احمد، ذکر نموده و ابن عنبه نیز این عقیده را برگزیده است.<sup>۲</sup>

اما اجماع علمای انساب، بر آن است که تنها نسل محمد اعرابی، تداوم داشته است.<sup>۳</sup>

### محمد بن علی بن بلال



یکی دیگر از کسانی که از حکیمه علیها السلام، دختر امام جواد علیه السلام، روایت نقل نموده است، «محمد بن علی بن بلال بن راشته المتطبب» است.<sup>۴</sup> کنیه او، ابوطاهر<sup>۵</sup> و گاهی با عنوان «بلالی»، از او یاد می شود.<sup>۶</sup>

۱. تهذیب الانساب، ص ۱۶۹؛ منتقلة الطالبیه، ص ۳۵۰.

۲. الاصلی، ص ۱۸۰؛ عمدة الطالب، ص ۲۵۸.

۳. الشجرة المبارکة، ص ۱۰۹؛ الفخری، ص ۲۰؛ المجدی، ص ۱۱۷؛ تحفة الازهار، ج ۳، ص ۳۲۳؛ سراج الانساب، ص ۷۶.

۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۹.

۵. الغیبه، طوسی، ص ۳۵۲.

۶. بلالی مشترک با سه نام است که هر سه از ثقات بودند، محمد بن بلال، علی ابن بلال و محمد بن علی بن بلال، روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۴۴۲.

احمد بن محمد بن خالد برقی، متوفای ۲۷۴ هـ. ق،<sup>۱</sup> او را از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام ذکر می‌کند.<sup>۲</sup> شیخ طوسی علیه السلام نیز در رجالش، او را از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام و از ثقات محدثان شیعه، برشمرده است.<sup>۳</sup> اما در باب کنیه‌ها، با عنوان ابوظاهر، محمد را از اصحاب امام هادی علیه السلام ذکر کرده است.<sup>۴</sup> ابن طاووس علیه السلام او را از سفرای ناحیه مقدسه در غیبت صغرا برشمرده و جزء وکلایی دانسته است که هیچ اختلافی در امامت امام حسن عسکری علیه السلام نداشته است.<sup>۵</sup>

او از «یونس بن عبدالرحمان»،<sup>۶</sup> روایت نقل نموده است و از او نیز، علی بن محمد<sup>۷</sup>، محمد بن احمد بن یحیی بن عمران<sup>۸</sup>،

۱. رجال النجاشی، ص ۷۶ شماره ۱۸۲؛ رجال الطوسی، ص ۳۹۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. کتاب الطبقات، ص ۴۳۸.

۳. رجال الطوسی، ص ۴۰۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۹.

۴. رجال الطوسی، ص ۴۱۲.

۵. روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۴۴۳؛ تفصیل وسایل الشیعه، ج ۳۰، ص ۳۷۸؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۵۳.

۶. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۸؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۷۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۰ و ج ۱۳، ص ۲۷۸.

۷. الارشاد، ج ۲، صص ۲۹۶ و ۳۴۸؛ اعلام الوری، صص ۴۱۱ و ۴۴۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۸. کامل الزیارات، ج ۲، ص ۳۲۰.

حفظه ابن زکریا<sup>۱</sup> و علی بن محمد قتیبی<sup>۲</sup> روایت نموده‌اند. عده‌ای ابوالطیب بن علی بن بلال را که برادر محمد بن علی بن بلال و از اصحاب امام هادی علیه السلام است، با او اشتباه گرفته‌اند؛ با این تفاوت که وی، توثیق نشده است. برخی دیگر محمد بن علی بن بلال را از اصحاب امام هادی و عسکری علیه السلام بر شمرده و احتمال داده‌اند که پدرش، علی بن بلال نیز از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام بوده باشد.<sup>۳</sup>

### مهم‌ترین خبر

مهم‌ترین روایت نقل شده از او، خبر جانشینی امام مهدی علیه السلام پس از امام حسن عسکری علیه السلام است. او می‌گوید از جانب امام حسن عسکری علیه السلام، دو سال پیش از وفاتش، پیامی به من رسید که از جانشین بعد از خود، به من خبر داد. بار دیگر، سه روز پیش از وفاتش، پیامی رسید و از جانشینی بعد از خود، به من خبر داد.<sup>۴</sup>



۱. مؤثر علماء بغداد، ج ۲، ص ۶۰۳ و ج ۵، ص ۵۲ و ۱۲۶؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۲۶.
۲. رجال الکشی، ج ۲، ص ۸۳۷؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۹۱.
۳. منهج المقال، ص ۶۴؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۵ و ۶۰۶.
۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ الارشاد، ج ۱، ص ۳۴۸؛ تقریب المعارف، ص ۴۳۶؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۸؛ اعلام الوری، ص ۴۴۱.

محمد بن احمد بن یحیی بن عمران می گوید من در «فید» بودم که محمد بن علی بن بلال گفت: ما را به طرف قبر محمد بن اسماعیل بن بزیع، مرور دادند. پس به قبر رسیدیم. محمد بن علی گفت که صاحب این قبر، از حضرت رضاء علیه السلام برایم نقل کرد که آن جناب فرمود: «اگر کسی که قبر برادر مؤمنش را زیارت می کند، رو به قبله کند و دستش را روی قبر گذارد و سوره انا انزلناه را هفت مرتبه بخواند، از فرع اکبر سالم ماند»<sup>۱</sup>.

#### محمد بن علی، از وکلای مورد اطمینان

شکی نیست که محمد بن علی بن بلال، در ابتدا، از ثقات محدثان شیعه و از وکلای امام حسن عسکری علیه السلام بوده است. حتی او، خبر جانشینی امام زمان علیه السلام را از سوی پدرش<sup>۲</sup> نقل می کند و برای اطمینان از تولد امام، به محضر حکیمه خاتون علیها السلام می رود و از او، ماجرای تولد را می شنود. علامه حلی رحمته الله در رجالش، او را ثقه و از اصحاب امام عسکری علیه السلام، برشمرده است.<sup>۳</sup> او از سفرا

۱. رجال النجاشی، ص ۳۳۱؛ روضة المتقین، ج ۱، ص ۲۳۶؛ کامل الزیارات، ج ۲، ص ۳۲۰؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۳۰؛ الفهرست طوسی، ص ۲۱۵.
۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۷۰؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۶۴۸؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۱۰۷؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۳۵۶؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۰ و ج ۱۳، ص ۲۷۸.
۳. رجال الحلی، ص ۱۴.

و ابواب معروف و مسلم، بوده است.<sup>۱</sup> گویند که توقیعی از امام زمان علیه السلام، در مدح او، صادر شده است.<sup>۲</sup>

اما شیخ طوسی رحمته الله، در کتاب الغیبه، او را از سفرای مذموم، یاد می‌کند و می‌گوید: «فنحن فی روایتہ من المتوقفین».<sup>۳</sup> گویا علت این ذم، امتناع او از برگرداندن اموال امام زمان علیه السلام به ابوجعفر محمد بن عثمان عمروی و انکار نیابت اوست که توقیعی از سوی امام زمان علیه السلام، در لعن محمد بن علی بن بلال و اشخاص دیگر، صادر شده است.<sup>۴</sup> تا اینکه او، امام زمان علیه السلام را ملاقات می‌کند یا اینکه به او امر می‌شود تا اموال را به ابوجعفر محمد بن عثمان عمروی برگرداند و او نیز اموال را می‌فرستد و از عمل خود، توبه می‌کند.<sup>۵</sup> با این حال، علمای رجال، او را در نقل حدیث، ثقه می‌شمارند.<sup>۶</sup>

۱. تفصیل وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۷۸؛ فائق المقال، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲. الذریعه، ج ۵، ص ۲۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳. الغیبه، طوسی، ص ۳۵۲.

۴. نوادر الاخبار، ج ۱، ص ۲۳۵؛ اثبات الهداء، ج ۵، ص ۳۹۳؛ هدایة الامامه الی احکام الائمة، ج ۱، ص ۵۶۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۸۰؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۰۵؛ ریاض الابرار، ج ۳، ص ۸۶.

۵. روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۴۴۳.

۶. تفصیل وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۳۷۸.

### تردید در وکالت

به روایت شیخ طوسی، محمد بن علی بن بلال، از جمله مخالفان سفارت ابوجعفر محمد بن عثمان عمروی بود. از آنجایی که اموال زیادی از امام یازدهم، در اختیار او بود و از وکلای اصلی بغداد، به شمار می آمد و با امام دهم و یازدهم علیهما السلام، روابط نزدیکی داشت، پس از فوت امام عسکری علیه السلام، تردید در او راه یافت و سفارت ابوجعفر را انکار کرد و مدعی شد که خودش، وکیل امام زمان علیه السلام است. وی، وجوهات امام را نزد خود نگاه داشت و آنها را به ابوجعفر، ارائه نکرد. ادعای بلالی، موجب انشعابی جدی، میان امامیه شد؛ زیرا بخش درخور ملاحظه ای از امامیه، همچون برادرش، ابوطیب و ابن حرز، ادعای او را پذیرفتند و از وی، پیروی کردند.<sup>۱</sup> اما شیخ طوسی، تاریخ این انشعاب و زمان ادعای بلالی را معین نمی کند.

امکان دارد که ادعای بلالی، تنها چند سال پس از رحلت نخستین سفیر، دوام داشته باشد. در این زمان، سفارت راستین امام درباره ابوجعفر، تثبیت شده بود. شیخ طوسی روایت می کند که ابوجعفر، ملاقاتی پنهانی را بین امام دوازدهم و بلالی، ترتیب داده بود؛ تا به وی ثابت شود که از جانب امام، عمل می کند.

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۴۶.

ابوجعفر او را به منزلی برد و گفته می‌شود در آنجا، امام را ملاقات کردند. امام به بلالی، دستور داد که وجوهات را تسلیم ابوجعفر کند.<sup>۱</sup> خبر شیخ طوسی بیانگر آن است که ابوجعفر ناچار بوده است که این دیدار پنهانی را با امام، در بغداد، ترتیب دهد؛ تا به تردیدهای بلالی، خاتمه بخشد؛ تردیدهایی که انشعابی میان وکلا، پدید آورده بود.

بنا به روایت شیخ طوسی، به فاصله کوتاهی پس از این دیدار، ابوجعفر به منزل بلالی رفت. در آنجا هواداران نزدیک بلالی، همچون ابن حرز و ابوطیب، جمع بودند. ابوجعفر از بلالی پرسید: ای ابوطاهر (بلال)، از تو می‌پرسم، تو را به خدا سوگند! آیا صاحب‌الزمان (امام دوازدهم) علیه السلام، به تو دستور نداد وجوهات (امام) را که نزد توست، به من رد کنی؟! بلالی پاسخ داد: «بلی».

سپس ابوجعفر منزل را ترک گفت.<sup>۲</sup>

از این خبر تاریخی، روشن می‌شود که ابوجعفر، خودش این ملاقات را ترتیب داده بود؛ تا ادعای بلالی را رد کند. شیخ طوسی، نام شخصی را می‌آورد که حمایت خود را از بلالی برداشت و جانب ابوجعفر را گرفت و شاید حامیان دیگر وی نیز چنین کرده باشند؛ زیرا مآخذ موجود هیچ رد پایی از چنین

۱. الغیبه، طوسی، ص ۲۴۶.

۲. همان.



انشعابی، در سال‌های آخر دوره سفیر دوم، نشان نمی‌دهد. شاید این موضوع، دلالت دارد که انشعاب، خاتمه یافته و بلالی نیز، توبه کرده باشد.<sup>۱</sup>

«مرحوم آیت الله خوئی علیه السلام» برخلاف نظر شیخ طوسی که بلالی را از مذمومان می‌داند و در نقل روایت او، توقف می‌نماید،<sup>۲</sup> می‌نویسد:

و المتخلص من جميع ما ذكرنا ان الرجل كان ثقة مستقيماً وقد

ثبت انحرافه و ادعاؤه البایبة ولم یثبت عدم وثاقته فهو ثقة

فاسد العقيدة فلا مانع من العمل بروايته بناء على كفاية

الوثاقة في حجية الرواية كما هو الصحيح.<sup>۳</sup>

خلاصه آنچه ذکر شد، این مرد (بلالی)، آدم ثقه‌ای

بوده است؛ اگر چه انحراف و ادعای بایبیتش، ثابت

شده است. اما این دلیل، بر عدم وثاقتش نیست و او در

نقل روایات، ثقه است. عقیده او، فاسد است. ولی هیچ

منعی از عمل به روایت او، دیده نمی‌شود.

بنابراین محمد بن علی بن بلال از ثقات محدثان شیعه

بوده و روایت او، در نهایت اعتبار است. اگر چه او مستقیم از

حکیمه علیها السلام، روایتی مبنی بر میلاد حضرت قائم علیه السلام شنیده است،

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، جاسم حسین، ص ۱۶۷.

۲. الغیبه، طوسی، ص ۴۰۰؛ رجال بوقی، ص ۶۱؛ رجال ابن داوود، صص ۳۲۴ و ۵۰۸؛ خلاصه، حلی، صص ۱۴۲ و ۲۵۷.

۳. معجم الرجال الحديث، ج ۱۶، ص ۳۱۲؛ الموسوعة الرجالية الميسرة.

اما سرانجام، با ادعای بابت خود، از نزدیک، امام زمان علیه السلام را ملاقات کرده است که این مطلب، خود مؤیدی بر روایات حکیمه خاتون علیها السلام و دیگر روایان، بر تولد امام زمان علیه السلام است.

### محمد بن عبدالله طهوی

از او با عنوان ابو عبدالله مطهری<sup>۱</sup> و محمد بن عبدالله مطهری<sup>۲</sup> نیز یاد شده است. نام وی در کتب رجالی قدیم، ذکر نشده و تنها، در جامع الرواة با عنوان الطهومی، یاد شده است که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است. اما مجهول الحال است.<sup>۳</sup> یعقوب بن یزید<sup>۴</sup>، محمد بن ابراهیم کوفی و صفار محمد بن حسن قمی<sup>۵</sup>، از او روایت نقل نموده‌اند که بر حسن حال او و اینکه اهل سَرَ بوده است، دلالت می‌کند.<sup>۶</sup>



### ابونصر همدانی

در هیچ‌یک از منابع رجالی، نامی با این عنوان، یافت نشد. اما روایتی از او، نقل شده است که «صفوان بن یحیی»، از او

۱. قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۴۱۳؛ مستدرک رجال الحدیث، علی نمازی، ج ۸، ص ۴۱۹.
۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲.
۳. جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۸۶.
۴. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۸۲.
۵. همان، ج ۵۱، ص ۱۱.
۶. مستدرکات رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۹۱ و ج ۸، ص ۴۱۹.

روایت نقل نموده است و او نیز از حکیمه، دختر ابی الحسن القرشی و او، از حکیمه دختر موسی بن عبدالله، از حکیمه علیها السلام دختر امام جواد علیه السلام، روایت نقل نموده است.<sup>۱</sup> از آنجایی که صفوان بن یحیی از او روایت نقل نموده و وی در شمار راویان خوشنام است، می‌توان روایت او را پذیرفت.

### احمد بن ابراهیم

احمد بن ابراهیم المراحی که از اصحاب امام جواد علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بوده و از امام زمان علیه السلام، از طریق توقیع، روایت کرده است<sup>۲</sup>، همان ابو حامد المراحی است.<sup>۳</sup> علامه حلی، روایاتش را مورد اعتماد دانسته و گفته است درباره او، قدحی وارد نشده است.<sup>۴</sup>

«ابن داوود»، از او به شایستگی یاد می‌کند و می‌نویسد: «إنه مدوح عظیم الشأن»<sup>۵</sup>. علی بن محمد بن قتیبه<sup>۶</sup> نیز از او، روایت نقل نموده و او نیز از ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر القمی العطار، روایت نقل کرده است.<sup>۷</sup>

۱. مسند الامام الجواد، ج ۱، ص ۶۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۸.

۳. رجال الشیخ طوسی، ص ۱۵؛ معجم رجال خویی، ج ۲، ص ۱۶.

۴. رجال حلی، ص ۲۹.

۵. رجال ابن داوود، ص ۶۴.

۶. رجال کشی، ص ۴۵.

۷. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۷.

خطیب بغدادی در تاریخش، او را از جمله کسانی می‌شمارد که از امام جواد علیه السلام روایت نقل نموده‌اند.<sup>۱</sup>

ابوحامد، محدث شیعی در عصر امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام، بخش زیادی از عصر غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹ ه.ق) را درک کرد و حتی برخی از شاگردان او تا سال ۳۲۹ ه.ق حیات داشتند. بنابراین، باید وفات او، دست‌کم در اواخر سده سوم (حدود ۲۹۰ ه.ق) اتفاق افتاده باشد. همچنین در بعضی از منابع حدیثی، دیده شده است که حسین بن حمدان خصیعی (متوفای ۳۴۶ ه.ق) بدون واسطه از او، نقل حدیث کرده است که در این صورت، یا باید ملتزم شد وی دارای عمری طولانی بوده یا اینکه واسطه‌ای در حدیث یاد شده بوده که حذف گردیده است. درباره تاریخ تولد او، هیچ گزارشی در منابع نیافتیم. ولی از روی حدس و گمان، می‌توان گفت که وی در اوایل سده سوم، تولد یافته است. گویا آن‌طور که از نسبت «مراغی» استفاده می‌شود، وی اصالتاً ایرانی و اهل مراغه استان آذربایجان شرقی بود؛ زیرا چنان‌که از سوابق علمی او برمی‌آید، بیشتر دوران تحصیلی و حیات علمی او، در شهرهای ایران، مانند قم و ری و بخشی از آن در کوفه و سامرا سپری شد. بنابراین، نمی‌توان او را اصالتاً

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۶، ص ۵۶.

عربی و منشعب از عشایر «طفیله»، که هم‌اکنون در اردن سکونت دارند، دانست. وی احتمالاً در اواخر عمرش، در قم اقامت داشته و به تربیت شاگرد، مشغول بوده است؛ زیرا بیشتر شاگردان او، اهل قم می‌باشند.

وی در فقه و حدیث، به مقام شایسته‌ای رسید و استماعات او، در نگاه صاحب‌نظران، مورد قبول می‌باشند. این مطلب در حالی است که در هیچ یک از منابع کهن رجالی، به اعتبار احادیث او، تصریح نشده است. اما مقام علمی او و همچنین روابط نزدیکش با امامان عصر خود، سبب شدند تا علامه حلی و ابن داوود، که در اعتماد به راویان سختگیرند، او را با واژه‌هایی همچون «عظیم الشان» و «ممدوح»، بستانند.

با این حال، از برخی گزارش‌ها استفاده می‌شود که وی پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام (۲۶۰ هـ ق) در مسئله «امامت»، اندکی دچار تردید شد و به دنبال حقیقت می‌گشت؛ تا اینکه در سال ۲۶۲ هـ ق، که اوایل عصر غیبت بود و مردم شیعه، در شناخت امام خویش، دچار حیرت و سرگردانی شده بودند، خدمت حکیمه علیها السلام دختر امام جواد (متوفای ۲۷۴ هـ ق) رسید و از پشت پرده، از آن بانو پرسید که در امر امامت، از چه کسی پیروی کند؟ حکیمه خاتون در پاسخ، نام «امام عصر علیه السلام»

را بر زبان جاری ساخت. وی از حکیمه علیها السلام پرسید: «آیا در این باره، حدیثی شنیده‌ای؟» حکیمه خاتون پاسخ داد: «بلی. از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که فرزند او، امام دوازدهم شیعیان است». وی پرسید: «پس فرزند او، کجاست؟» حکیمه علیها السلام پاسخ داد: «پنهان است». وی گفت: «چگونه می‌توان در امر امامت، به وصیتی که به یک زن شده است، اعتماد کرد؟» حکیمه علیها السلام فرمود: «پس چگونه است که وقتی امام حسین علیه السلام، جانشینی امام سجاد علیه السلام را به زینب علیها السلام وصیت نمود، هیچ تردیدی به خود راه ندادید؟» سپس حکیمه علیها السلام فرمود: «شما که اهل اخبار و حدیث هستید، آیا این روایت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده‌اید که فرمود: «نهمین فرزند حسین علیه السلام، درحالی که زنده است، میراثش را تقسیم می‌کنند». در پی این ماجرا، وی از طریق وکلای امام عصر علیه السلام، مکاتباتی با آن امام داشت و درباره وجود امام علیه السلام، برایش اطمینان کامل حاصل شد.

در مکاتبه‌ای که وکیل امام دوازدهم، محمد بن احمد بن جعفر قمی (متوفای حدود ۲۷۰ هـ.ق)، انجام داد و منزلت او را برای امام علیه السلام توصیف نمود، امام علیه السلام در جواب فرمود:

وَقَفْتُ عَلَى مَا وَصَفْتَ بِهِ أَبَا حَامِدٍ أَعَزَّهُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَفَهْمَتُ  
مَا هُوَ عَلَيْهِ تَمَّمَ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ بِأَحْسَانِهِ وَلَا أَخْلَاهُ مِنْ تَفَضُّلِهِ  
عَلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ وَلِيَهُ وَعَلَيْهِ أَكْثَرُ السَّلَامِ وَأَخْصَهُ.

بدانچه درباره ابوحامد گفتی، آگاه گشتم. خداوند او را در اطاعتش، عزیز بدارد و نیکی اش را درباره او، کامل کند و رحمت خویش را از وی نگیرد. از سوی من، به او سلام ویژه برسان.

گویا این مکاتبه، مربوط به زمانی می شود که وی در قم، ساکن بوده و با وکیل امام دوازدهم در این شهر، رابطه نزدیکی داشته است. همچنین وی در زمان اقامتش در کوفه، بیشترین استماعتش را از «محمد بن شاذان بن نعیم»، فراگرفت.

وی شاگردان متعددی تربیت کرد که بیشتر آنها، اهل قم اند؛ مانند علی بن محمد بن قتیبه (متوفای حدود ۲۹۵ ه. ق.)، سعد ابن عبدالله اشعری (متوفای ۲۹۹ ه. ق.)، محمد بن جعفر اسدی رازی (متوفای ۳۱۲ ه. ق.) و محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹ ه. ق.). گفتنی است از او، اثری تألیفی، معرفی نشده است.

### محمد بن ابراهیم الجعفری

وی، همان محمد بن ابراهیم الکوفی است که از محمد بن عبدالله الطهوی (مطهری)، از حکیمه خاتون علیها السلام، روایت نقل کرده و از او نیز، احمد بن روح اهوازی، روایت نموده است.<sup>۱</sup>

مرحوم خوئی و شیخ علی نمازی، نام او را در شمار اشخاصی

۱. الغیبه، الطوسی، ص ۲۳۸.

آورده‌اند که رجالیان، نام او را ذکر نموده‌اند و می‌نویسند که شیخ کلینی، روایتی از او، از حسین بن عبدالله الصغیر، نقل نموده است که او، از احمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که نشان از حسن روایت او دارد.<sup>۱</sup>

### محمد بن عثمان بن سعید عمروی

محمد بن عثمان، دومین نایب از «نواب چهارگانه» امام زمان علیه السلام و فرزند نایب اول عثمان بن سعید است، در زمان حیات پدرش از طرف امام عسکری علیه السلام به نیابت امام غایب معرفی شده بود. بدین صورت که آن حضرت وقتی گروهی از شیعیان یمن در شهر «سامرا» به حضورش شرفیاب شدند، ایشان عثمان بن سعید را نزد خود فرا خواند، و بر وکالت و وثاقت او تصریح کرد. در ادامه فرمود: گواه باشید که عثمان ابن سعید عمروی، وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان وکیل فرزند من مهدی شما است.<sup>۲</sup>

عثمان بن سعید به هنگام مرگ خود، نیابت را به دستور

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۶۵؛ مستدرک علم رجال الحدیث ج ۵، ص ۲۱۳؛ مستدرک السفینة، ج ۱، ص ۱۱؛ اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۴۶؛ مسند الامام الجواد، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲. کتاب الغیبة، ص ۳۵۶.



حضرت مهدی علیه السلام به فرزند خود «محمد» سپرد. به علاوه خود حضرت ولی عصر علیه السلام نیز در توقیعاتی، تصریح به نیابت او فرمود.<sup>۱</sup> آن حضرت در توقیعی چنین فرمود: «ما برای خداییم و بازگشتمان به سوی او است، تسلیم فرمان خدا و راضی به قضای الهی هستیم. پدرت سعادت‌مندانه زیست و نیکو از این جهان دیده بر بست. خدای رحمتش کند و او را به اولیا و موالی خود ملحق سازد که همواره در راه آنان کوشا بود و در چیزهایی که او را به خدا نزدیک سازد، تلاش فراوانی داشت. خدای - تبارک و تعالی - رویش را سفید و درخشنده گرداند و لغزش‌هایش را ببخشد».<sup>۲</sup>

در بخش دیگری از آن توقیع فرمود: «از کمال سعادت او بود که خداوند چون تو فرزندی را روزی‌اش ساخت که جانشین او باشد و به امر او قیام کند».<sup>۳</sup>

همچنین در توقیع دیگری فرمود: «... و اما محمدبن عثمان عمروی پس خداوند از او و پدرش خشنود و راضی باشد، همانا او مورد وثوق من و نوشته او نوشته من است».<sup>۴</sup>

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۱۰؛ کتاب الغیبه، ص ۳۶۱.

۲. همان، ص ۱۸۸.

۳. همان.

۴. کتاب الغیبه، ص ۳۶۲.

محمد بن عثمان، همچون پدرش، مورد اعتماد و مقرب نزد امام غایب بودند. از شیخ طوسی نقل شده است [۲] که وی نزد امام دوازدهم، مقامی بزرگ داشته است و شیعه بر عدالت، تقوا و امانت او اتفاق نظر داشتند.<sup>۱</sup>

ابوعلی احمد بن اسحاق نقل می‌کند از امام عسکری علیه السلام پرسیدم: «احکام دین را از چه شخصی بگیرم و گفته چه کسی را بپذیرم؟» آن امام در پاسخ چنین گفت: «عثمان بن سعید و پسرش، هر دو موثق هستند هر چه آنها به تو برسانند، از من می‌رسانند و آنچه به تو بگویند از جانب من می‌گویند. پس از آنها بشنو و اطاعت کن؛ زیرا آنها موثق و امین هستند».<sup>۲</sup>



محمد بن عثمان، به رغم مخالفت‌هایی که از طرف مدعیان دروغین نیابت با وی صورت می‌گرفت و با وجود فشارهایی که از طرف حکام و خلفای آن دوران اعمال می‌شد؛ توانست منصب نیابت ولی عصر علیه السلام را در امور محوله به او، به نحو احسن انجام دهد و نگذاشت غالیان با ترفندهای دروغین خود، شیعیان را متوجه خود سازند و نیابت او را متزلزل کنند. از این رو دوستان ائمه علیهم السلام هیچ‌گاه درباره نیابت و وثاقت ایشان، دچار شک و تردید نگشتند.

۱. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۷۸.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۴۸.

نایب دوم، بیشترین مدت را از جهت بقا در سمت نمایندگی امام زمان علیه السلام به خود اختصاص داد و حدود چهل سال به عنوان نایب و رابط بین امام و شیعیان بود. لذا توفیق یافت مشکلات و مسائل فقهی، کلامی، اجتماعی و... بیشتری از محضر مبارک حضرت مهدی علیه السلام استفسار کند و در اختیار عموم مردم قرار دهد.

ابوجعفر محمدبن عثمان طبق قول مشهور در سال ۳۰۵ ه. ق. در آخر ماه جمادی الاولی<sup>۱</sup> وفات یافت. قبر او در کنار قبر مادرش، بر سر راه کوفه و در محلی که خانه اش آنجا بود، واقع است. این محل در سمت غربی بغداد واقع است.<sup>۲</sup>

وی از ثقات محدثین شیعه است و از حکیمه خاتون علیها السلام روایت نقل نموده که درباره میلاد حضرت حجت است.

### بشربن سلیمان نخّاس

وی از نوادگان ابو ایوب انصاری است<sup>۳</sup> و از موالیان امام هادی یا امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می آید<sup>۴</sup> و از طرف امام هادی مامور خرید حضرت نرجس خاتون علیها السلام مادر امام زمان علیه السلام بود. حضرت در آن ماموریت از او چنین یاد می کند:

۱. علامه حلی، رجال، ص ۱۴۹؛ کتاب الغیبة، ص ۳۶۶.

۲. کتاب الغیبة، ص ۳۶۶.

۳. تعلیقه، هامش منهج المقال، ص ۶۹.

۴. تنقیح المقال، ج ۱۲، صص ۲۷۱ - ۲۸۵.

«أنتم ثقاتنا أهل البيت، وإني مزكّيك ومشرفك بفضيلة تسبق بها سائر الشيعة»<sup>۱</sup> با این حال بسیاری از علمای رجال نامش را در کتابشان نیاورده اند اما وی از ثقات می باشد.<sup>۲</sup>

در لسان المیزان از او با عنوان بشر بن سلیمان بجلی کوفی یاد شده است.<sup>۳</sup> عمر بن ربیع الاقرع از او روایت نقل نموده است.<sup>۴</sup> ابن داود ذیل ثقات و مهملین نام وی را ذکر کرده و هیچ نظری درباره او نداده است اما ظاهراً نظر وی وثاقت بشر بن سلیمان می باشد.<sup>۵</sup> شیخ طوسی روایت خرید نرجس علیه السلام را از محمد بن بحر بن سهل الشیبانی از او نقل می کند.<sup>۶</sup> ماموریت ویژه او از سوی امام هادی علیه السلام نشان از موقعیت او نزد امام هادی علیه السلام دارد.



### عقبه خادم

عقبه، از جمله کنیزان خانه امام هادی علیه السلام است که شاهد تولد امام زمان علیه السلام بود اما نام او به طور مستقل در کتب رجالی

۱. إكمال الدين، ج ۲، ص ۴۱۷.

۲. تنقيح المقال، ج ۱۲، صص ۲۷۱ - ۲۸۵. فالرجل حينئذ من الثقات، والعجب من إهمال الجماعة ذكره مع ما هو عليه من الرتبة.

۳. لسان الميزان، ج ۲، ص ۲۴.

۴. مصنّف الشيعة، ص ۱۲۳.

۵. رجال ابن داود، ص ۷۱.

۶. الغيبة، ص ۱۴۶.

نیامده و در ضمن حدیث بشر و حکیمه به آن اشاره شده است.<sup>۱</sup> در جو خفقان آن روزگار امامان همواره درخانه خود غلامان و کنیزان بسیاری را آموزش میدادند تا در موقع مناسب بتوانند از آنها برای گسترش دین اسلام استفاده کنند و این یکی از بهترین روش‌های ترویج فرهنگ اسلام با وجود تحت نظر بودن بود بسیاری از این خادمان نقش رابط بین امام و یاران باوفا را داشتند.

افرادی که در خانه امام حسن عسکری علیه السلام مشغول خدمت بودند، به همراه برخی کنیزکان، از جمله کسانی بودند که امام مهدی علیه السلام را ملاقات کردند. مانند خدمتکار منزل ظریف خادم و خادمه ابراهیم بن عبده نیشابوری که همراه آقای خود به زیارت چهره مبارک امام علیه السلام نایل گشت و ابوالادیان خادم و ابو غانم خادم، فردی به نام عقید خادم و پیرزنی خادمه و کنیز ابو علی خیزرانی که به امام عسکری اش اهدا کرد، شهادت داده‌اند و از جمله کنیزانی که حضرت را ملاقات کردند نسیم و ماریه می‌باشند. همچنین مسرور طبّاح، غلام امام عسکری علیه السلام نیز به دیدار امام زمان علیه السلام اعتراف کرده است و همه آنان مانند ابو غانم خادم شهادت داده‌اند. لازم به ذکر است که آنها خدمتگزاران معمولی نبودند که برای طمع مال دنیا خدمتگزار شده باشند بلکه شیعیان خالصی بودند که برای رسیدن به

۱. کمال الدین، صص ۴۲۴ - ۴۲۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲.

درجات عالیّه در آن سرای، و برخی با داشتن زندگی خوب و مرفه خدمتگزاری در خاندان عصمت و طهارت را بر هر پست و مقام دیگر ترجیح می‌دادند تا بدین بهانه در میان آن همه خفقان و اختناق بیشتر توفیق کسب فیض از پیشگاه امام عظیم الشان علیه السلام داشته باشند به همین دلیل است که همگی سعادت تشرف به پیشگاه حضرت امام زمان علیه السلام را مکرر داشته‌اند و گرنه برادر امام حسن عسکری علیه السلام تا روز رحلت آن حضرت از تولد برادر زاده‌اش کوچکترین بویی نبرده بود !!

در زیر به نام تعدادی از شاهدان اشاره می‌شود:

۱. عقبه خادم، به دیدار امام زمان علیه السلام نائل شده است و به آن شهادت داده است.

۲. عقید خادم، که برای ابوالادیان و دیگران، ولادت آن حضرت را شرح داده است.<sup>۱</sup>

۳. کنیزی به نام ماریه، که در آن خانه خدمت می‌کرد، و در روز ولادت، آن حضرت را دیده است که با انگشت سبابه به سوی آسمان اشاره کرده می‌فرماید: «الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله».<sup>۲</sup>



۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۴.

۲. الغیبه، طوسی، ص ۱۴۷؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۸؛ حلیة الابرار، ج ۵، ص ۱۸۵؛

کمال الدین، ص ۴۳۰.

۴. کنیزی به نام نسیم، که آن نیز روز ولادت آن مهر تابان، حضرتش را در حال سجده مشاهده کرده، که انگشت سبابه‌اش را به سوی آسمان بالا برده می‌فرماید: «الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله...» وی همچنین نقل کرده که در روز دهم ولادتش به محضر آن مهر فروزان رسیدم، عطسه کردم، حضرت فرمود: «یرحمک الله» خدای تورا بیامرزد.

بسیار خوشحال شدم که امام در حق من چنین فرمود سپس فرموده: «آیا در مورد عطسه تو را نوید دهم؟ آن تا سه روز امان از مرگ است»<sup>۱</sup>.

۵. ابو علی خیزرانی، کنیزی را به امام حسن عسکری علیه السلام اهدا کرده بود، که بعد از شهادت امام حسن عسکری به هنگام هجوم ماموران به خانه امام، او به خانه ابوعلی پناه برده، شرح جالبی از ولادت آن کعبه خوبان را به ابوعلی بیان کرده است.<sup>۲</sup>

۶. ابو غانم خادم غلام امام حسن عسکری علیه السلام می‌گوید:

«حضرت صاحب الزمان در گهواره بود که به محضرش شرفیاب شدم فرمود: «صندل قرمز پیش من بیاور» (صندل یک

۱. حیب السیر، ج ۲، ص ۱۰۶؛ کمال الدین، ص ۴۳۰؛ الغیبة، طوسی، ص ۱۳۹؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۹۰؛ اعلام السوری، ص ۳۴۵؛ محجة البیضاء، ج ۴، ص ۲۷۶؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵ و ج ۵۲، ص ۳۰؛ الزمام الناصب، ص ۱۰۱؛ منتخب الاثر، ص ۳۴۴؛ ینایع الموده، ج ۳، ص ۱۱۲؛ مشیر الاحزان، ص ۲۹۷.

۲. اثبات الهداء، ج ۳، ص ۶۹۹.

چوب هندی بسیار معطری است که که از آن تسبیح می سازند) وقتی آوردم فرمود: «مرا میشناسی؟» گفتم آری شما مولای من و فرزند مولای من می باشید فرمود «آن را نپرسیدم» گفتم منظور خود را بیان فرمایید فرمود «من خاتم اوصیاء هستم خداوند به وسیله من بلا را از اهل و شیعیانم دفع می کند»<sup>۱</sup>.

وی همچنین می گوید: خداوند به ابو محمد عسکری علیه السلام پسری عطا فرمود که نامش را محمد گذارد و سه روز پس از ولادتش، طفل را به اصحاب و یاران خود نشان داد و فرمود: «این ولی امر شما پس از من است، او خلیفه من بر شماست او همان کسی است که گردن‌ها در انتظار او کشیده خواهد شد و هنگامی که زمین از ظلم و ستم پرگردد، او قیام کرده و آن را از عدل و داد پر خواهد ساخت»<sup>۲</sup>.

به این امر عقید خادم و پیرزنی خادمه و کنیز ابوعلی خیزرانی (که به امام حسن عسکری علیه السلام اهدا کرده بود) شهادت داده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۹؛ محجة البيضاء، ج ۴، ص ۳۴۶؛ الزام الناصب، صص ۱۰۰ و ۱۰۴؛ منتخب الاثر، ص ۳۶۰؛ الغیبه، طوسی، ص ۱۴۸؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۲۶؛ روزگار رهایی، ص ۱۵۷.

۲. الامام المهدی، ص ۹۳ (به نقل از ینابیع الموده) و ص ۱۳۲ (به نقل از بحار الانوار).

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۴ از حدیث ۲۵ به بعد و باب ۴۲، ص ۴۳۱، ح ۷؛ الغیبه، صص ۲۷۲ و ۲۷۳ - ۲۷۶.



۷. ابونصر خادم، که در کنار گهواره اش حضور می یابد، امام می فرماید: «مرا می شناسی؟». می گوید: «بلی شما سرور من و فرزند سرور من هستید» می فرماید «این را نپرسیدم»، سپس می فرماید: «انا خاتم الاءوصیاء، و بی یدفع الله عزوجل، البلاء عن اهلی و شیعتی: من خاتم اوصیا هستم، خداوند به وسیله من بلا را از خاندان و شیعیانم دفع می کند»<sup>۱</sup>.

۸. یکی از کنیزانی که به هنگام ولادت آن مهر فروزان حضور داشت می گوید:

هنگامی که مولای ما دیده به جهان گشود، نوری از او ساطع گردید که همه اقطار جهان را روشن ساخت.

در آن هنگام پرنندگان نقره فامی دسته دسته از آسمان فرود آمدند و بال های خود را بر سر و صورت و پیراهن نوزاد سائیدند، و سپس به سوی آسمان پر گشودند.

چون مشاهدات خود را به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم، تبسمی کردند و فرمودند:

تلک ملائكة السماء، نزلت لتتبرک بهذا المولود، و هی انصار

اذا خرج بامر الله عزوجل.<sup>۲</sup>

اینها فرشتگان آسمانند، که برای تبرک جستن از این

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۱.

۲. الثاقب فی المناقب، ص ۵۸۴؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۰.

مولود فرخنده فرود آمده اند، و چون به امر پروردگار ظهور کند، اینها یاورانش خواهند بود.

۹. ابولادیان خدمتگزار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود و نامه‌های آن جناب را به شهرها می‌برد که پس از شهادت امام فرزند ایشان را برای نماز بر پیکر پدر مشاهده می‌کند متن کامل آن در کتب آمده است.<sup>۱</sup>

۱۰. یکی از کنیزان امام به نام صقیل نقل می‌کند که امام حسن عسکری علیه السلام چند لحظه پیش از رحلتش خطاب به فرزند بزرگوارش فرمود: «تو را مژده باد فرزندم! که تو صاحب الزمان هستی، تو مهدی هستی، تو حجت خدا بر روی زمین هستی، تو فرزند و جانشین من هستی».<sup>۲</sup>

قابل ذکر است که برخی مورخان او را به اشتباه همان نرجس خاتون علیها السلام مادر امام زمان می‌دانند و معتقدند در هنگام شهادت امام نرجس خاتون زنده بوده است. الله اعلم.

۱۱. ابونصر ظریف از غلامان امام حسن عسکری علیه السلام

می‌گوید:

۱. منتهی الآمال، ص ۱۰۳۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، صص ۴۷۶ - ۴۷۹؛ الغیبه، ص ۱۵۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۶۷؛ منتخب الاثر، ص ۳۶۷؛ الزام الناصب، ص ۱۰۸؛ وفاة العسکری، ص ۳۹؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷؛ الزام الناصب، ص ۱۰۴؛ منتخب الاثر، ص ۳۴۵؛ روزگار رهایی، ص ۱۵۱.

## فصل بوم: ررویان حکیمه خاتون علیها السلام

هنگامی که حجت خدا به دنیا آمد، همه دودمان امامت خوشحال و مسرور شدند و چون بزرگ شد به من دستور داده شد که هر روز همراه گوشت، یک عدد استخوان مغزدار هم خریداری کنم و گفته می‌شد که مغز استخوان برای مولای کوچک ماست.<sup>۱</sup>

همچنین گفته می‌شود ابو نصر خادم، حضرت مهدی علیه السلام را در گهواره ملاقات نموده است.<sup>۲</sup>

۱۲. مسرور خادم (آشپز) غلام امام حسن عسکری علیه السلام نیز به دیدار امام زمان علیه السلام اعتراف کرده.<sup>۳</sup>



---

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۲؛ ارشاد مفید، ص ۳۳۰؛ الغیبه، طوسی، ص ۱۴۸؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ روزگار رهایی، ص ۱۵۷.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۹۹؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۴۴.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۲.



## کتابنامه

۱. آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر ﷺ، مترجم: عبدالعلی صاحبی، چاپ دوم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ه.ش.
۲. اعلام الوری باعلام الهدی، فضل بن حسن طبرسی، تصحیح: علی اکبر غفاری، بیروت، دارالمعارف، ۱۳۹۹ ه.ق.
۳. اعیان الشیعه، سید محسن امین، بیروت، ۱۴۰۶ ه.ق.
۴. الارشاد، شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۵. الأساس للأنساب الناس، سید جعفر اترجی، تحقیق: ابوسعید الموسوی، قم، مؤسسه عاشورا، ۱۳۸۵ ه.ش.
۶. الأصبلی فی انساب الطالبیین، صفی‌الدین محمد بن تاج‌الدین علی (ابن طقطقی)، قم، انتشارات مکتبه آیت‌الله مرعشی.
۷. البداية و النهاية، ابوالفداء ابن کثیرالدمشقی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه.ق.

۸. التذكرة فى الانساب المطهّره، جمال الدين احمد بن محمد بن مهنا حسینی عیدلی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۲۱ هـ.ق.
۹. الخصال، شیخ صدوق، تعلیق: علی اکبر غفاری، قم، جامعة مدرّسین، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۱۰. الشجرة المباركة فى انساب الطالبیّة، فخر رازی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۷ هـ.ش.
۱۱. الفخری فى انساب الطالبیین، سید اسماعیل بن الحسین بن محمد المرزوی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۱۲. الفصول الفخریه، احمد بن علی (ابن عنبه)، به اهتمام سید جلال الدین محدث ارموی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۱۳. المجدی فى انساب الطالبیین، سید علی بن محمد بن علی محمد العمری، تحقیق عارف احمد عبدالغنی و عبدالله حسین السادة، بیروت، دارالکتب للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۱۴. المشجر الکشاف لتحقیق اصول السادة الاشراف، محمد بن احمد بن عمید الدین حسینی نجفی، تحقیق عارف احمد عبدالغنی و عبدالله حسین السادة، بیروت، دارالکتاب للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۱۵. المشجر الوافی، سید حسین ابو سعیدة الموسوی، چاپ چهارم، قم، مؤسسه عاشوری، ۲۰۰۴ م.
۱۶. المعقین، سید ابوالحسین یحیی بن حسن بن جعفر بن عبدالله العقیقی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۲۲ هـ.ق.

۱۷. المناقب، ابن شهر آشوب، بیروت، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۱۸. النجم الثاقب در احوال امام غایب، حسین بن محمد تقی نوری، قم، مسجد جمکران، ۱۳۸۴ هـ.ش.
۱۹. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۲۰. بدایع الانساب فی مدفن الاطیاب، مهدی بن مصطفی حسینی تفرشی ملقب به بدایع نگار، تهران، ۱۳۱۹ هـ.ش.
۲۱. تممة المتنهی فی تاریخ الخلفاء، شیخ عباس قمی، تصحیح: مرحوم علی محدثزاده، تهران، پیام آزادی.
۲۲. تحفة الأزهار و زلال الأنهار فی نسب ابناء الأئمة الأطهار، ضامن ابن شدم، تحقیق: کامل سلمان الجبوری، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸ هـ.ش.
۲۳. تهذیب الانساب و نهاية الأعقاب، محمدبن ابی جعفر العبدلی، تعلیق: عبدالله الشرف حسین بن محمد (ابن طباطبا)، تحقیق: سید محمد کاظم محمودی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۲۴. تراجم اعلام النساء، محمدحسین اعلمی حائری، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
۲۵. تکملة امل الآمل، حسن صدر، تحقیق عدنان دباغ، بیروت، دارالمورخ العربی.
۲۶. جامع الرواة، محمدبن علی الاردبیلی، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی، ۱۴۳۰ هـ.ق.
۲۷. خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، علامه حلّی، قم، مؤسسة

النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ هـ.ق.

۲۸. خیرات حسان، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تهران، چاپ سنگی، بی تا.

۲۹. دائرة المعارف الشیعیة، شیخ محمد حسین اعلمی حایری، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۳ هـ.ق.

۳۰. رجال ابن داود، چاپ نجف، ۱۳۹۲ هـ.ق.

۳۱. رجال الطوسی، محمد بن حسن طوسی، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰ هـ.ق.

۳۲. رجال الکشی، اختیار معرفة الرجال، محمد بن حسن شیخ طوسی، تصحیح: مصطفوی، مشهد، دانشگاه.

۳۳. رجال النجاشی، ابوالعباس النجاشی، تصحیح: آیت الله زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۵ هـ.ش.

۳۴. ریاحین الشریعه، شیخ ذبیح الله محلاتی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ هـ.ق.

۳۵. ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب، محمد علی مدرس، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۹ هـ.ش.

۳۶. رجال السید بحر العلوم (الفوائد الرجالیه)، محمد مهدی بن مرتضی بحر العلوم، تهران، مکتبه الصادق علیه السلام، ۱۳۶۳ هـ.ش.

۳۷. «زندگانی حکیمه خاتون»، صدیقه شاکری، انتظار موعود، شماره ۲۲، پاییز ۱۳۸۶ هـ.ش.

۳۸. «زنان دین گستر در تاریخ اسلام»، زهرا آیت اللهی، مطالعات راهبردی



زنان (کتاب زنان سابق)، شماره ۴، تابستان ۱۳۷۸ ه.ش.

۳۹. سراج الأنساب، سید احمد بن محمد بن عبدالرحمن کیاء  
گیلانی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی  
نجفی، ۱۴۰۹ ه.ق.

۴۰. سر السلسله العلویه، ابونصر بخاری، قم، انتشارات شریف الرضی،  
۱۳۷۶ ه.ش.

۴۱. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، سید جمال الدین احمد بن  
علی الحسینی، بیروت، دارالمکتبة الاحیاء، بی تا.

۴۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی بن الحسین ابن بابویه  
الشیخ الصدوق، تهران، انتشارات اعلمی.

۴۳. عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، قم، مکتبه الداوری.

۴۴. قاموس الرجال، محمدتقی تستری، قم، انتشارات جامعه مدرسین،  
۱۳۷۵ ه.ش.

۴۵. لباب الانساب والألقاب و الأعقاب، ابوالحسن علی بن ابوالقاسم بن  
زید بیهقی مشهور ابن فندق، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه  
آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ه.ق.

۴۶. مجمع الرجال، قهپایی، قم، مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ه.ش.

۴۷. مرقاد المعارف، محمد حرزالدین، قم، انتشارات سعید بن جبیر،  
افست نجف، ۱۳۹۱ ه.ق.

۴۸. مستدرکات اعیان الشیعه، امینی، بیروت، دارالعلمیه، ۱۴۰۷ ه.ق.

۴۹. مستدرک علم رجال الحدیث، شیخ علی نمازی، قم، ۱۳۷۸ ه.ش.

۵۰. مشاهد العترة الطاهرة، السيد عبدالرزاق كموه حسينى، چاپ نجف، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۵۱. معجم رجال الحديث، ابوالقاسم خويى، بيروت، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۵۲. مناهل الضرب فى أنساب العرب، سيد جعفر اعرجى نجفى، تحقيق: سيد مهدي رجاى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۵۳. منتهى الآمال، شيخ عباس قمى، تصحيح: مرحوم على محدث زاده، تهران، پيام آزادى، ۱۳۷۹ هـ. ش.
۵۴. موسوعة العتابة المقدسه، جعفر الخليلى، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۵۵. مسند الإمام العسكرى أبى محمد الحسن بن على عليه السلام، عزيز الله عطاردى قوجانى، بيروت، دارالصفوه.
۵۶. موسوعة الامام الهادى عليه السلام، ابوالقاسم خزعلى، قم، مؤسسة ولى العصر عليه السلام للدراسات الاسلاميه.
۵۷. موسوعة الامام العسكرى عليه السلام، قم، مؤسسة ولى العصر عليه السلام للدراسات الاسلاميه.
۵۸. معجم مورخى الشيعة الاماميه - الزيديه - الاسماعيليه، صائب عبدالحميد، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامى.
۵۹. محدثات شيعه، نهله غروى نايينى، تهران، دانشگاه تربيت مدرس، ۱۳۷۵ هـ. ش.



